فرهنگ عاشورایی

جلد ۱

سوگنامه کربلا

بسم الله الرحمن الرحیم

فرهنگ عاشورایی: شخصیت و زندگانی امام حسین (علیه السلام)

نویسنده:

قاسم خضری

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فرهنگ عاشورایی: شخصیت و زندگانی امام حسین (علیه السلام) جلد ۴

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : فرهنگ عاشورایی: شخصیت و زندگانی امام حسین (علیه السلام) / نویسنده قاسم خضری.

مشخصات نشر : قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۱۱۲ ص.

شابک : ۸۴۰۰ ریال ۹۶۴-۸۸۱۸-۴۰-۱ :

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.

موضوع : عاشورا

رده بندی کنگره : BP۴۱/۵/خ۶ف۴ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

ص:۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص:٢

فرهنگ عاشورایی

(۴)

سوگ نامه کربلا

هو الشهید

مقدمه

«نَظَر النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) اِلَی الْحُسَینِ بنِ عَلی(علیهما السلام) و هُوَ مُقْبِلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِی حِجْرِهِ و قَالَ : إنَّ لِقَتْلِ الْحُسَینِ حَرارَةً فی قُلُوبِ المُؤمِنینَ لا تَبْرُدُ اَبَداً.((۱))

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حسین بن علی نگاه می کرد در حالی که به طرفش می آمد، او را گرفت و بر روی پای خود نشانید و فرمود: همانا در دل های مؤمنین حرارتی نسبت به شهادت امام حسین(علیه السلام) است که هیچگاه سرد نمی گردد.»

مسلمانان همواره علاقه فراوان و عشق وافری نسبت به حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) سبط اکبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)داشته اند. این عشق و علاقه در زمان حیات آن حضرت، در دوران قیام ایشان و خصوصاً پس از شهادتش وجود داشته و هیچگاه از بین نرفته است.

۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

این مهم سرّ مگویی ندارد.! بلکه آشکارا علت آن معامله با خداوند است. امام حسین (علیه السلام) به خاطر حفظ و احیای دین خداوند از مال، جان، خانواده و همه هستی خود گذشت و در این مسیر دعوت خدای متعال را اجابت کرد و در نتیجه نام، یاد و محبت او حیات جاودانه پیدا کرد و مصداق کریمه شریفه شد :

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُم» (انفال ۲۴).

در واقع آنچه حضرت سید الشهدا (علیه السلام) در احیای دین خداوند انجام داد، الگویی پایدار برای همه مسلمانان تا قیام قیامت است. قیام برای اقامه حق و زدودن باطل و جلوگیری از کژیها و بدعت ها در دین خداوند! و در این مسیر از شهادت استقبال کردن و هیچ ارزشی را از احیای کلمه اللّه بالاتر ندانستن و از انحراف در امت پیامبر جلوگیری کردن!

همانگونه که آن حضرت خود فرمود : «اِنّی لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً وَ لابَطِراً وَلا مُفْسِداً وَلا ظالِماً وَ انّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فی اُمّهِ جَدّی (صلی الله علیه وآله) اُریدُ اَنْ اَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَسیرُ بِسیرَهِ جَدّی وَ اَبِی عَلیّ بْنِ اَبیطالِب(علیه السلام).

و همانگونه که همه پیامبران الهی با توکل بر خدای متعال در صدد انجامش بوده اند; اصلاح جوامع بشری از

طریق دشـمنی بـا ظالمـان و دسـتگیری از مظلومان و نیز جلوگیری از فساد، تباهی و فحشاء، و تبلیغ حقیقت، عـدالت، کرامت و فضیلت در بین تمامی انسانها !

و همانگونه که حضـرت شُعیب پیامبر (علیه السلام) در تبیین رسالت و مأموریت خود گفت : «إِنْ أُرِیدُ اِلاَّ إِلْاْصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلاّ بِاللّهِ عَلیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیبُ». (هود ۸۸)

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) افتخار دارد در راستای احیاء و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و نیز حراست از حریم قرآن مجید و سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همچنین بزرگداشت نام، یاد و زندگانی اهل بیت(علیهم السلام) اقدام به برگزاری همایش های فرهنگی و علمی نماید.

از جمله این همایش ها، همایش امام حسین(علیه السلام) بود که در سال ۱۳۸۱ ه-.ش (۲۰۰۳ م) در تهران و در سال ۱۳۸۲ ه-. ش (۲۰۰۴ م) در دمشق برگزار گردید.

اندیشـمندان و صاحبـان علم و قلم مقالات فراوانی را برای غنای هرچه بیشتر این همایش به دبیرخانه آن ارسال کردنـد و نتیجه تلاش های علمی آن عزیزان انتشار پانزده جلد کتاب گردیده است که اکنون در دسترس علاقه مندان قرار گرفته است.

بی شک بررسی و شناخت ابعاد گسترده قیام امام حسین(علیه السلام) با یک همایش و چند مقاله امکان پذیر نمی باشد. چه آنکه این فقط یک قیام نبود بلکه توانست یک فرهنگ ایجاد نماید، فرهنگ عمیقی که در زندگانی مسلمانان تأثیرگذار بوده و هست. فرهنگی که تا کنون نه تنها قدیمی و فرسوده نشده بلکه در طول تاریخ پس از عاشورا، همواره یک امید بوده، یک الگو، یک ارزش و یک فرهنگ، فرهنگ عاشورایی!

فرهنگ عاشورایی امام حسین(علیه السلام) بخوبی توانست فرهنگ آموزانی فهیم و با انگیزه تربیت نماید. عاشقانی که عمق قیام حضرتش را درک کردند و حاضر شدند عزیزترین سرمایه زندگانی خود را در این مسیر در طبق اخلاص گذارده و تقدیم نمایند و با آغوش باز به استقبال شهادت روند. الگوپذیری از فرهنگ عاشورایی حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) به اصحاب آن امام همام خلاصه نگردید، بلکه در سالها و قرنها بعد قیام ها و خروشهایی علیه حکام ظلم و جور را پدید آورد و منشأ بوجود آمدن صحنه هایی از آرمان خواهی، عشق و ایثار و شهادت طلبی در طول تاریخ شد.

فرهنگ عاشورایی، عاشوراها آفرید و کربلاها بوجود آورد و همواره پیروان اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) با عشق و

علاقه و با ایمان راسخ، و با برپایی مجالس عزاداری، شعر و نوحه سرایی در زنده نگاه داشتن آن سخت کوشیدند و حتی در مسیر احیای نام و یاد و قیام عاشورایی امام حسین(علیه السلام) از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

آنچه در پیش روی دارید مجموعه مقالا-تی در خصوص بررسی و تبیین گوشه ای از فرهنگ عاشورایی حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد که در چند مجلد تدوین شده است. از آنجا که مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) نسبت به تهیه و انتشار کتابهای دینی و مورد نیاز پیروان اهل بیت(علیهم السلام) در اقصی نقاط عالم همت می گمارد لذا در هریک از مجموعه منشورات «فرهنگ عاشورایی» به طرح نقطه نظرات صاحب نظران در این خصوص می پردازد.

با تشکر از مؤلفین محترم، توفیق تمامی اهل فکر، قلم و مطالعه را در شناساندن و شناخت هرچه بیشتر فرهنگ عاشورایی از خداوند متعال خواستارم و برای همه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در هر سرزمین که هستند آرزوی سلامت، موفقیت و رستگاری دارم.

محمد حسن تشیّع

معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

سوگ نامه کربلا

اشاره

استاد محمدهادی یوسفی غروی

سوگ نامه کربلا

پیشگفتار

شهادت جان گداز حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) و یاران مظلومش در صحرای کربلا، داغ بزرگی بر قلب های شیعیان نهاد و سنگینی این غم جان کاه تا کنون عواطف مسلمین را جریحه دار نموده است.

از نخستین دقایق به شهادت رسیدن آن حضرت و یاران با وفایش در روز عاشورای سال شصت و یک هجری سوگواری و عزاداری بر شهیدان کربلا از سوی خاندان و اهل بیتش آغاز گشت و بعدها این مهم همواره مورد تاکید و اصرار امامان شیعه قرار گرفت.

اخبار و چگونگی مظلومیت و شهادت سید و سالار شهیدان و اصحاب و یاران عالی مقامش از یک سو توسط خاندان و اهل بیت آن امام معصوم (علیهم السلام) نقل گردید و از دیگرسو توسط بخشی از مردم کوفه که خود در این جنایت عظیم شرکت داشتند، نقل شده است و با این حال بخشی از این حادثه بزرگ تاریخ بشریت همچنان مستور مانده است!

در قرن هـای بعـد شـیعیان برای زنـده نگه داشـتن قیـام عاشورایی امام حسـین (علیه السـلام) به برپایی مراسم عزاداری و سوگ واری برای شـهیدان کربلا همت گماردنـد و سـعی کردند با نقل خاطرات و اخبار شـهادت ابا عبدالله الحسـین (علیه السـلام) و یـاران فـداکارش از این خرمن عشق و معنویت و جهـاد و ایثـار توشه برگیرنـد . از این رو کتابهـایی تحت عنوان «مقتل» تالیف گردیده و در مجالس عزاداری مورد بهره برداری قرار گرفت .

یکی از کتابهای مهم مقتل ، کتاب شریف «مقتل الحسین» از أبی مِخْنَف لوط بن یحیی أزدی غامدی متوفای ۱۵۷ ه. است. وی از مـورخین و راویـان بنـام کـوفه در نیمـه اول قرن دوم هجری اسـت که کتب متعـددی در زمینه هـای گونـاگونی چـون خطبه حضـرت زهرا(س) و جنگ جمل و صـفین ، ماجرای شهادت محمد بن ابی بکر و نهضت امام حسین(علیه السلام) و قیام مختار بن أبی عبیده و غیره نگاشته است.((۱))

أبی مخنف از اصـحاب أئمه (علیهما السـلام) شـمرده می شد((۲)) و از امـام صـادق (علیه السـلام) روایت نقل می کرد.((۳)) اجداد و خاندانش در زمره محبین و یاران اهل بیت بوده اند بطوری که پدرش (یحیی) از یاران علی (علیه السـلام) شـمرده می شد((۴)) و جدّ دومش (مخنف بن

۱- شـیخ طوسـی ، الفهرست ، تصـحیح و تحقیق سـید محمـد صـادق آل بحرالعلوم، نجف مطبعه الحیـدریه، چ دوم ۱۳۸۰ه.ق، ص۱۵۵.

۲- مصدر پیشین، همان.

۳- رک : نجاشی ، تحقیق ، محمد هادی یوسفی غروی، چ داوری – قم.

۴- شـیخ طوسـی، رجال طوسی، تحقیق : سید محمد صادق آل بحرالعلوم نجف،مطبعه الحیدریه، چ اول، ۱۳۸۱ ه-.ش، و شیخ طبرسی، الفهرست، ص۱۵۵

سلیم) جزو اصحاب رسول خدا (علیه السلام) بود ، و در عهد حکومت علی (علیه السلام) عامل آن حضرت در اصفهان و همدان گردید ((۱)) و در جنگ جمل و صفین در کنار علی (علیه السلام) ایستادگی نمود و دو برادرش صقعب بن سلیم و عبدالله بن سلیم را در جریان نبرد جمل از دست داد((۲)).

لیکن با همه این اوصاف نمی توان أبی مخنف را شیعه امامی دانست. از طریق او هیچ نقل بی واسطه ای از امام سجاد(علیه السلام) (متوفای ۹۲ه) و امام باقر (علیه السلام) (متوفای ۱۱۵ ه.) نرسیده است در حالی که وی همزمان با آن بزرگواران می زیسته است، بعلاوه نه سال از دوران امامت امام کاظم (علیه السلام)(متوفای ۱۴۸ه) را درک نموده اما حتی یک حدیث از آن بزرگوار به روایت أبی مِخْنَف مشاهده نشده است.((۳))

علمای رجال شیعه همچون کشی و نجاشی و شیخ طوسی در مورد مذهب او سکوت کرده اند ((۴)) و علامه تستری پس از

۱- نصر بن مزاحم منقری،وقعه صفین ، تحقیق. عبدالسّلام محمد هارون، قم، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی ، ۱۴۰۳ه.ق،ص۱۱.

۲- رک : به تحقیق استاد محمد هادی یوسفی غروی در مقدمه کتاب وقعه الطّف لأبی مخنف قم ، مؤسسه النشر الاسلامی، ج اول ، ۱۳۶۷،ص۱۳، به نقل از طبری ، تاریخ الامم و الملوک ، قسمت ذیل المذیل ، بیروت، دارالقاموس، ۱۳/۳۶.

۳- رک : به پژوهش محقق کتاب در مقدمه وقعه الطف،ص۱۸-۱۹.

۴- رک : رجال شیخ طوسی، ۵۷ و فهرست شیخ طوسی ، ۱۵۵ و رجال نجاشی،۲/۱۹۱

بحث پیرامون مـذهب أبی مِخْنَف می نویسـد: هیچ کس امامی بودن او را ذکر نکرده است ((۱)) و نهایت سخنی که در مورد او می توان گفت آن است که وی فردی غیر متعصب و نزدیک به مذهب ما بوده است((۲)).

یکی از ارزشـمندترین آثـار أبی مِخْنَف کتـاب «مقتـل الحسـین» می باشـد که به فرموده علامـه تستری صـحیح ترین مقتـل ابی عبدالله (علیه السـلام) به حساب می آید.((۳)) وی این کتـاب را تقریباً هفتاد سال پس از واقعه عاشورا یعنی در دهه یکصـد و سی هجری نوشـته است((۴)) و از آن رو که خود جزو اهـالی کوفه، مرکز اخبـار فـاجعه عاشورا بوده است، غالباً حوادث را با یک یا حداکثر با دو واسطه نقل نموده است.

امّا متأسفانه این کتاب در گذر زمان مفقود گردیده و اکنون هیچ نسخه ای از آن در دست نیست.

اهمیت و اعتبار این کتاب موجب گردیـد که مورخین متأخری که به مقتل أبی مِخْنَف دسترسـی داشـته انـد بسـیاری از روایات این مقتل را در آثار خویش نقل کنند به طوری که

۱- علامه تستری ، قاموس الرجال ، تحقیق و نشر موسسه النشر الاسلامی، قم، چ دوم ، ۱۴۱۷ه.ق،۸/۶۱۹.

۲- مصدر پیشین، ۸/۶۲۰.

۳- علامه تستری، قاموس الرجال، ۸ / ۶۲۰.

۴- رک: به مقدمه محقق بر همین کتاب]وقعه الطف[، ۱۶.

طبری (متوفای ۳۱۰ه) در کتاب «تاریخ الامم و الملوک»، اکثر روایات مقتل أبی مِخْنَف را همراه با ذکر دقیق اسناد آن نقل نموده است.

پس از او ابوالفرج اصفهانی (متوفای ۳۵۶ه) در کتاب «مقاتل الطالبیین» اخبار مقتل أبی مِخْنَف را با ذکر نام أبی مِخْنَف در سلسله اسناد نقل نموده که در پاره ای از موارد اسناد ابوالفرج کاملا مطابق اسناد طبری می باشد.

بعد از ابوالفرج، شیخ مفید (متوفای، ۴۱۳ه)در کتاب «الارشاد» همان روایات طبری را با تفاوت ناچیزی در الفاظ و عبارات و در برخی موارد با همان ترتیب و به نقل از همان راوی مذکور در روایت تاریخ طبری آورده است که این خود شاهد گویایی است بر اینکه شیخ مفید نیز همچون طبری در نگارش بخش مربوط به زندگی امام حسین(علیه السلام) از مقتل أبی مِخْنَف استفاده کرده ولی به دلیل حذف اسناد روایات، نامی از أبی مِخْنَف به میان نیاورده است.

پس از مفقود شدن نسخه اصلی مقتل أبی مِخْنَف هر از چندگاهی بعضی از فضلا و نویسندگان تلاشهایی را در جهت جمع آوری روایات مقتل أبی مِخْنَف انجام داده و پاره ای از اخبار مقتل أبی مِخْنَف را از آثار مورخین پس از او ، گزینش کرده و به صورت غیر مستند و ناقص و گاه تحریف شده و یا آمیخته با گزارشهای راویان دیگر منتشر می کردند ، ولی کاستی هایی چون عدم ذکر اسناد، آمیختن گزارشهای أبی مِخْنَف با اخبار سایر راویان، و یا حتی تحریف و تغییر از اعتبار علمی آنهاکاست.

استاد محترم و محقق ارجمند جناب حجه الاسلام و المسلمین محمدهادی یوسفی غروی پس از کوششی فراوان و با روشی علمی ، ابتدا روایات مقتل أبی مِخْنَف را از تاریخ طبری استخراج نموده و سپس منقولات طبری را با آنچه را که شیخ مفید و ابوالفرج و سبط ابن جوزی از مقتل أبی مِخْنَف نقل کرده بودند تطبیق نموده و پس از یک مقایسه تطبیقی بین این چهار منبع آن را با مقدمه ای محققانه پیرامون معرفی أبی مِخْنَف و واسطه هایش در نقل حوادث و با پاورقی های ارزشمند و رهگشا تحت عنوان «وقعه الطّف لأبی مِخْنَف» به چاپ رسانده و بدین وسیله منبع معتبر و گران سنگی از منابع زندگی امام حسین (علیه السلام) را احیا نموده اند.

آنگاه جناب آقای جواد سلیمانی متن عربی وقعه الطف را به فارسی ترجمه و تحت عنوان «نخستین گزارش مستند نهضت عاشورا» چاپ و در اختیار علاقه مندان قرار دادند.

اینک مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) ، متن حاضر را که گزیده ای از آن ترجمه می باشد به عنوان «سوگ نامه کربلا» و در مجموعه «فرهنگ عاشورایی» تدوین و در آستانه محرم الحرام ۱۴۲۵ ه. تقدیم به شیعیان و عزاداران حضرتش می نماید. لازم می دانیم از محقق ارجمند جناب استاد یوسفی غروی و مترجم محترم به خاطر قبول زحمت مجددی که در تلخیص این متن عهده دار شدند کمال سپاسگزاری را داشته باشیم.

نینوی: محل توقیف حسین بن علی(علیه السلام)

نینوی جایی است که حسین(علیه السلام) در آنجا منزل کرد، در این هنگام ناگاه سواری با اسب نجیب، سلاح بر دوش و کمان بر شانه از طرف کوفه نمایان شد همگی توقف کرده منتظر او شدند، وقتی به آنها رسید به حرّ بن یزید و اصحابش سلام کرد ولی به حسین(علیه السلام) و یارانش سلام نکرد، نامه ای از عبیدالله بن زیاد را تحویل حرّ داد که در آن چنین آمده بود:

«وقتی نامه ام به تو رسید و فرستاده ام نزد تو آمد حسین را متوقف کن و در بیابان بی آب و علف و بدون حصار و سنگری فرود آر، به فرستاده ام دستور داده ام همراه تو بوده از شما جدا نشود تا اینکه خبر اجرای دستورم توسط تو را برایم بیاورد. والسلام.»

وقتی حرّ نامه را خواند رو به اصحاب حسین(علیه السلام)گفت: این نامه أمیر عبیدالله بن زیاد است . به من دستور داده در جایی که نامه اش بدستم می رسد شما را متوقف کنم، این فرستاده اش است، به وی دستور داده تا زمانیکه نظر و فرمانش را اجرا نکرده ام از من جدا نشود. ابوالشعثاء یزید بن زیاد مهاصر کِندی بَهْدَلی به فرستاده عبیدالله ابن زیاد نگاه کرده مقابلش ایستاد و گفت: آیا شما مالک بن نسیر بدی از قبیله کِنده هستی؟ گفت: بله هستم.

یزیـد بن زیاد گفت: ماردت به عزایت بنشـیند؟ این چه مأموریتی است که به دنبالش آمده ای؟ گفت: من به دنبالش نیامده ام! از امـامم پیروی کرده بـه بیعت خـویش وفـا نمـوده ام. أبوالشـعثاء گفت: نه شـما نسـبت به پروردگـارت عصـیان کرده ای و در هلاکت نفْس خودت از امامت اطاعت کرده ای! برای خود ننگ و نار فراهم ساخته ای.

خـدای عزّوجلّ می فرمایـد: «وجعلناهم أئمه یدعون الی النار و یوم القیامه لاینصـرون((۱)) آنهـا را امامانی قرار داده ایم که به آتش دعوت می کنند و در روز قیامت یاری نمی شوند» و آن وصف امام تو است.

حرّ بن یزید رفت تا حسـین و اصـحابش را در آن مکان بی آب و آبادی وادار به فرود آمدن کند. آنها گفتند: ما را رها کن تا در این آبـادی - منظورشـان نینوی بود - یـا آن آبادی - منظورشان غاضـریّه بود - یا آن یکی - مقصودشان شُـفَیّه بود - منزل کنیم.

حرّ گفت: نه والله نمی توانم این کار را انجام بدهم، این مرد به عنوان جاسوس به دنبالم فرستاده شده است!

زُهیر بن قین گفت: ای پسر رسول الله، جنگ با اینها

۱- قصص /۳۲.

آسانتر از جنگ با آنانی است که پشت سـر آنها می آینـد، به جان خودم بعد از اینها به اندازه ای خواهند آمد که توان آنها را نداریم!

حسـین(علیه السـلام) فرمود: من جنگ را آغاز نمی کنم. زهیر بن قین گفت: برویم به طرف این آبادی و آنجا منزل کنیم آنجا دژ و پناهگـاه دارد و کنـار رودخانه فرات است. اگر جلویمان را گرفتنـد با آنها می جنگیم، جنگ با اینها برایمان با کسانی که بعد از اینها می آیند آسانتر است. حسین(علیه السلام) فرمود: آن آبادی کدام است؟ زهیر گفت: آن عقر است.

حسـین(علیه السـلام) فرمود: خـدایا از عقر به تو پنـاه می برم ! بعـد فرود آمـد، و آن روز، پنجشـنبه، دومین روز محرّم سـال ۶۱ هجری بود. روز بعد عمر بن سعد بن أبی وقاص از کوفه با چهار هزار نیرو بر آنها وارد شد.((۱))

ماجرای رفتن ابن سعد به جنگ امام حسین(علیه السلام)

علت جنگ ابن سـعد با حسـین(علیه السلام) این بود که عبید الله بن زیاد چهار هزار نفر از اهالی کوفه را به فرماندهی ابن سعد به

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۰۸ و ۴۰۹، ادامه خبر عقبه بن سمعان و ارشاد شیخ مفید، ۲/۸۳ و ۸۴، ادامه خبر عقبه بن سمعان.

طرف دشتبه((۱)) فرستاد. در آن زمان دیلمی ها به طرف دشتبه هجوم آورده و بر آن مسلط شده بودند، لذا ابن زیاد حکم فرمانداری ری را برای ابن سعد نوشت و وی را مأمور کرد به طرف دشتبه لشکرکشی کند.

لذا ابن سعد از کوفه بیرون آمد و در حمّام أعین لشکر گاهی به پا کرد، در این اثناء وقتی جریان حسین(علیه السلام) پیش آمد و آن حضرت به سوی کوفه حرکت کرد ، ابن زیاد ، عمر بن سعد را خواست و گفت: اول به طرف حسین حرکت کن و وقتی مشکل ما با او حل شد می توانی سر کار خودت بروی، عمر بن سعد گفت: اگر ممکن است که مرا از این مأموریت معاف کنی معاف کن ؟ عبیدالله گفت: بله می توانم لکن به شرط اینکه حکم ری را که به تو داده ایم به ما بازگردانی. وقتی عبیدالله این جمله را به او گفت، عمر بن سعد گفت امروز را به من مهلت بده تا فکر کنم.

عمر بن سعد آمد و با دوستانش مشورت کرد با هر کس که مشورت می کرد او را از این کار برحذر می داشت.

حمزه بن مُغیره بن شعبه - که خواهر زاده عمر بن سعد بود - آمد و گفت: دایی! تو را به خدا مبادا به سوی حسین بروی و

۱- ناحیه بزرگی بین همدان و ری که بعد از مدّتی به قزوین اضافه شد، معجم البلدان ۴/۵۸.

مرتکب معصیت پروردگارت شده، قطع رحم((۱)) بکنی! والله اگر مال و دنیایت یکسره از دستت بیرون رود و حتی اگر حکومت روی زمین از آن تو باشد و از کَفَت خارج شود بهتر از آن است که در حالی که خون حسین را بر گردن داری در پیشگاه خدا حاضر شوی! عمر بن سعد گفت: اگر خدا بخواهد چنین خواهم کرد.((۲))

سلسله أخبار أبی مخنف در روایت طبری اینجا قطع شده و به نزول ابن سعد در کربلا منتقل می گردد. ولی طبری این خلاء را با نقل خبری از عوانه بن حکم پر می کند، از این رو ما به ناچار خبر عُوانه را برای ایجاد ارتباط بین حلقه های حوادث نقل می کنیم. هشام از عُوانه بن حکم از عمّار بن عبدالله از پدرش عبدالله بن یسار روایت کرده که گفت:

نزد عمر بن سعد رفتم در حالی که او مأمور به حرکت به سوی حسین(علیه السلام) شده بود. به من گفت: أمیر به من دستور

۱- غالباً بنی هاشم دامادهای بنی زهره بودند از این رو عمر بن سعد که از بنی زهره بود به نوعی با حسین(علیه السلام)که از بنی هاشم محسوب می شد ارتباط رحمی داشت.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۰۹، ادامه خبر عقبه بن سمعان و ابوالفرج اصفهانی ماجرای حکومت ری در قبال پیشنهاد قتل امام حسین(علیه السلام) را با کمی تغییر ذکر کرده است، رک: مقاتل الطالبیین، ۷۴، به نقل از أبی مخنف از عبدالرحمن بن جندب از عقبه بن سمعان.

داده که به طرف حسین بروم ولی من این مأموریت را نپذیرفتم.

گفتم: خدا تو را هدایت کند و به حق و حقیقت برساند، قبول مکن، این کار را انجام نده و به سوی حسین حرکت مکن! می گوید: از پیش او بیرون آمدم یکی آمد و گفت: عمر بن سعد دارد مردم را به جنگ با حسین دعوت می کند.

می گوید: دوباره نزدش آمدم، دیدم نشسته است، وقتی مرا دید رویش را برگرداند، فهمیدم تصمیم گرفته به سوی حسین حرکت کند لذا از نزدش بیرون آمدم.

می گوید: عمر بن سعد نزد ابن زیاد رفت و گفت: خدا برایت خیر پیش آورد که مرا به این کار نصب کرده ای، و حکمش را صادر نموده ای به طوری که خبرش به گوش مردم رسید حال اگر قرار است آن را تنفیذ کنی تنفیذ کن. و برخی از اشراف کوفه را که من از آنها در جنگ شجاع تر و نیرومندتر نیستم همراه سپاه من بفرست. سپس چند تن از اشراف را نام برد.

ابن زیاد گفت: نمی خواهد اشراف کوفه را به من معرفی کنی! من تو را برای مشورت درباره کسانی که می خواهم بفرستم نصب نکرده ام. اگر خواستی با نیروهایمان بروی برو وگرنه حکم ری را به ما بازگردان. وقتی عمر بن سعد دید

ابن زیاد لجاجت ورزیده است، گفت! من می روم.

عوانه می گوید: با چهار هزار نفر حرکت کرد و فردای روزی که حسین(علیه السلام) در نینوی مستقر شد بر حسین(علیه السلام) وارد شد.((۱))

بعد عبیدالله بن زیاد، شمر بن ذی الجوشن را خواست، گفت: با این نامه نزد عمر بن سعد برو، او باید به حسین و یارانش پیشنهاد کند تا تحت فرمان من درآیند، اگر پذیرفتند آنان را در حال تسلیم نزد من بفرستد. و اگر نپذیرفتند با آنان بجنگد، اگر این کار را انجام داد گوش به فرمانش باش و از او اطاعت کن، و اگر از انجام این مأموریت سرباز زد تو با آنها به جنگ چرا که شما از طرف من فرمانده مردم هستی، به ابن سعد حمله کن گردنش را بزن سرش را برایم بفرست.((۲))

وقتی شمر بن ذی الجوشن آن نامه را گرفت، و همراه با عبدالله بن أبی محل بن حزام کلابی((۳)) برخاست، عبدالله به

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۰۹ و ۴۱۰، به نقل از هشام از عُوانه بن حکم از عمّار بن عبدالله بن یسار.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۱۴، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، ۲/۸۸، با کمی تغییر و تذکره الخواص، ۲۴۸، که این خبر را به اختصار آورده است.

۳- عبدالله بن أبی محل بن حزام کلابی برادر زاده خانم اُمّ البنین بود چون ام البنین فاطمه دختر حزام کلابی بود و أبی محل برادرش به حساب می آمده و عبدالله برادر زاده اش می شد، از این رو طبق رسم عرب عبدالله خود را به حساب پدرش دائی فرزندان ام البنین دانسته و آنها را خواهر زاده خویش می خواند در حالی که در واقع فرزندان ام البنین خواهر زاده پدرش بودند نه خواهر زاده عبدالله.

ابن زیاد گفت: خدا امیر را به سلامت بدارد! خواهر زاده های ما یعنی عباس و عبدالله و جعفر و عثمان با حسین هستند اگر صلاح می دانی برایشان أمان نامه بنویسی، بنویس. ابن زیاد گفت: بله به روی چشم!((۱)) و به کاتبش دستور داد تا برایشان أمان نامه نوشت. و آن را توسط عبدالله بن أبی محل بن حزام کلابی و برده اش به نام کزمان برای فرزندان اُم البنین فرستاد.((۲))

شمر بن ذی الجوشن با نامه عبیدالله بن زیاد نزد عمر بن سعد آمد، وقتی با نامه نزد عمر بن سعد آمد و آن را برایش خواند، عمر گفت: وای بر تو، تو را چه شده؟ خدا تو را دور کند و این نامه را مایه ننگ و عار تو گرداند! والله گمان می کنم تو ابن زیاد را از پذیرش نوشته من منصرف کرده ای کاری را که امید داشتیم اصلاح شود فاسد نموده ای، والله حسین تسلیم نخواهد شد، روح تسلیم ناپذیری در تن اوست.

۱- احتمالا- این تعبیر و استقبال غیر مترقّبه ابن زیاد از امان دادن به فرزندان ام البنین یا بدان خاطر بوده که وی از آنها می ترسیده و خواسته است تا با این امان قدری از یاران امام حسین(علیه السلام) بکاهد و یا به خاطر این بوده است که خود دایی آنها، یعنی از بنی کلاب بوده است لذا خواسته است با این کار صله رحمی کرده باشد، البته احتمال اول قوی تر است چرا که افرادی چون ابن زیاد که عمرشان را در سیّاسی و جلّادی و خونریزی سپری کرده اند هرگز عاطفه و پیوند رحمی را درک نمی کنند تا بخواهند صله رحم بجا آورند.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۱۵، به نقل از أبی مخنف از حارث بن حصیره از عبدالله بن شریک عامری.

شمر گفت: به من بگو تو چه خواهی کرد؟! آیا دستور و امر را اجرا می کنی و دشمنش را می کشی؟! اگر اینکار را نمی کنی لشکر و سپاه را به من واگذار کن.

عمر گفت: نه، به تو چیزی نخواهد رسید، من خودم متولّی اش می شوم، شما برو و فرمانده پیاده نظام باش.((۱))

امان نامه ابن زیاد به حضرت عباس و برادرانش

أبی مخنف می گوید: شمر آمد روبروی اصحاب حسین(علیه السلام)ایستاد و گفت: پسران خواهرمان کجا هستند؟ عباس و جعفر و عثمان فرزندان علی(علیه السلام) بیرون آمدند و گفتند: چه کاری داری و چه می خواهی؟ گفت: شما ای خواهر زاده هایم، در امان هستید.

آن جوانان بزرگوار گفتند: خدا تو و امان نامه تو را لعنت کند. به ما أمان می دهی حال آنکه پسر رسول خدا بی أمان است!((۲))

کزمان غلام عبدالله بن أبی محل بن حزام کلابی جلو آمد و آنها را صدا زد، گفت: این أمان نامه را دایی تان یعنی

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۱۵ و ۴۱۶، ادامه خبر عبدالله بن شریک و ارشاد شیخ مفید، ۲/۸۹، با کمی تغییر و رک: تذکره الخواص، ۲۴۹، همراه با حذف و تغییر.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۱۶، ادامه خبر عبدالله بن شریک و ارشاد، ۲/۸۹ و تذکره الخواص، ۲۴۹.

عبـدالله بن ابی محـل فرسـتاده است! جوانـان پسـران ام البنین گفتنـد: به دایی مـا سـلام برسان و بگو ما نیازی به أمان نامه شـما نداریم أمان نامه خدا بهتر از أمان نامه پسر سُمیّه((۱))! است.((۲))

جریانِ بستن آب به روی امام(علیه السلام) و یارانش

نامه ای بدین شرح از عبیدالله بن زیاد به عمر بن سعد رسید:

«بین حسـین و یارانش و آب حائل شو، مگذار قطره ای از آن بچشند همانگونه که با أمیر المومنین عثمان آن مرد متقی و زکّی و مظلوم معامله شـد! أبی مخنف می گویـد سـلیمان بن راشـد از حمید بن مسـلم ازدی برایم نقل کرده است که عمر بن سـعد، عَمرو بن حجّاج را با پانصد اسب سوار فرسـتاد تا در شریعه آبشخور مستقر گردیده و مانع شدند حسین(علیه السلام) و یارانش حتی یک قطره از آن آب را بنوشند، این جریان سه روز قبل از کشته شدن حسین(علیه السلام) بود!»((۳))

۱- استفاده از ابن سمیّه به خاطر طعنه ای بود که در این تعبیر نهفته بود چرا که سمیّه زنی روسپی بوده و زیاد پدر عبیدالله حرام زاده به حساب می آمده است از این رو حضرت عباس و برادرانش با این جمله در حقیقت خواستند ابن زیاد را تحقیر کنند.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۱۵، سند پیشین.

۳- تاریخ طبری، ۵/۴۱۲، از أبی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، ۲/۸۶، با کمی تغییر.

وقتی تشـنگی حسـین و یارانش شدّت یافت برادرش عباس بن علی بن ابی طالب را خواست و با سـی اسب سوار و بیست پیاده همراه با بیست مشک به طرف شـریعه فرسـتاد; آنها آمدند تا این که شـبانگاه به آب نزدیک شدند، نافع بن هلال جملی پرچم به دست، پیشاپیش آنها حرکت می کرد عَمرو بن حجّاج زُبیـدی گفت: ای مرد کیستی؟ نافع گفت: نافع بن هلال عمرو گفت: چرا اینجا آمدی؟ هلال گفت: آمده ایم تا از این آبی که ما را از آن منع کرده اید بنوشیم. عمرو گفت: بنوش، گوارایت باشد. هلال گفت: نه، والله قطره ای از آن نمی نوشم در حالی که حسین و اصحابش تشنه اند. آنگاه اشاره ای کرد و اصحاب حسین یکباره جلوی عمرو ظاهر شدند. عمرو گفت: به هیچ وجه اینها نمی توانند آب بنوشـند، اصـلا ما اینجا قرار گرفته ایم تا آب را بر آنها ببندیم.

همین که سربازانِ نافع به نافع نزدیک شدند، به آنان گفت: مشک هایتان را پر کنید! سربازان هم یورش آورده مشک هایشان را پر کردنـد. اینجـا عمرو بن حجـاج و یـارانش به سویشـان حمله بردنـد، ولی عبـاس بن علی و نافع بن هِلال جلویشان را سـد کردند، بعد به یاران خویش پیوستند و گفتند بروید; ولی خودشان ایستادند، عمرو بن حجاج و یارانش هم بار دیگر برگشتند. دو گروه انـدکی یکـدیگر را تعقیـب کردنـد تـا اینکـه در نهـایت اصـحاب حسـین(علیـه السـلام) مشـکها را بـه حسـین(علیه السلام)رساندند.

آن شب نـافع بن هِلالـل یکی از یـارانِ عَمْرو بن حَجّاج را با نیزه زخمی کرده بود، که بعـداً جای زخم چرکین شـد و او مُرد. او اولین کشته سپاه عبیدالله بود که آنشب مجروح شده بود.((۱))

حمله به خیام امام(علیه السلام) در عصر تاسوعا

حارث بن حَصـیره از عبدالله بن شـریك عامری از امام زین العابدین(علیه السلام) نقل می کند که می گفت: عمر بن سعد بعد از نمـاز عصـر صـدا زد: ای سـواران خـدا سوار شویـد مژده بـاد شـما را بـه بهشـت! مردم سـوار شدنـد، و بـه طرف حسـین و یارانش(علیه السلام)حمله بردند.

این در حالی بود که حسین(علیه السلام) جلوی خیمه اش زانوها را به بغل گرفته و به شمشیر خود تکیه داده خواب خفیفی وی را فرا گرفته بود .

خواهرش زینب فریاد سپاه ابن سـعد را شـنید لذا به برادر خویش نزدیک شد و گفت: برادر آیا نمی شنوی که صداها نزدیک می شود؟

حسـین(علیه السـلام) سـر خویش را بلنـد کرد و فرمود: رسول الله(صـلی الله علیه وآله)را در خواب دیدم، به من فرمود: شـما به سوی ما می آیی!

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۱۲ و ۴۱۳، به نقل از أبی مخنف از سـلیمان بن أبی راشد از حمید بن مسـلم أزدی و مقاتل الطالبیین، ۷۸، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن راشد از حمید بن مسلم، همراه با تغییر و حذف.

در ایـن حین خـواهرش به صـورت خـویش سـیلی زد و گفت: ای وای بر من! حضـرت فرمـود: خـواهرم وای بر تـو مبـاد، خـدا رحمتت کند آرام باش در این بین عباس بن علی(علیه السلام) آمد گفت: برادرم: لشگر به طرف شما آمده است.

حسـین(علیه السـلام) از جایش بلند شد و فرمود: عبّاس، جانم به فدایت - برادرم - سوار شو با آنها ملاقات کن بگو: چه شده؟ چه چیزی برایتـان پیش آمـده؟ و بپرس برای چه اینجا آمـده انـد؟ عباس تقریباً با بیست اسب سوار که زُهیر بن قین و حبیب بن مظاهر در میانشان بودند، روبرویشان ایستادند.

گفت: چه چیزی برایتان پیش آمده؟ و چه می خواهید؟

گفتند: فرمان أمیر عُبیدالله رسیده که به شما متعرض شویم تا تحت فرمان او درآیید یا شما را تحت فرمان او درآوریم.

عباس(علیه السلام) فرمود: عجله نکنید تا نزد أبی عبدالله برگردم و آنچه گفتید را به او گزارش دهم.

آنها متوقف شدند و گفتند: نزد او برو، جریان را به او گزارش بده بعد با پاسخش نزد ما بیا.

عباس برگشت و به سوی حسـین(علیه السـلام) دویـد تا خبر را به او اطلاع دهـد. در این زمان همراهان عباس ایسـتادند و برای سپاه عمر بن سعد خطبه خواندند... حبیب بن مظاهر به زهیر بن قین گفت: اگر مایلی با سپاه عمر بن سعد سخن

بگو. و اگر می خواهی من با آنها سخن می گویم; زُهیر گفت: چون شما ابتدا این پیشنهاد را داده ای شما با آنان سخن بگو. حبیب بن مظاهر گفت: فردای قیامت بدترین قوم در نزد خدا آن قومی هستند که در حالی نزد خدا می روند که فرزندان پیامبرشان(صلی الله علیه وآله) و خاندان و اهل بیتش(علیهم السلام) و بندگان عابد این شهر را که در سحرگاهان به شب زنده داری می پردازند و بسیار خدا را یاد می کنند، را کشته اند. حبیب این را به زُهیر بن قین گفت به طوری که سپاه عمر بن سعد آن را می شنیدند، لذا عزره بن قیس از سپاه عمر بن سعد این سخن را شنید.

عزره بن قیس به حبیب گفت: هر چه می توانی از خودت تعریف کن! زُهیر گفت: خدا نفس او را پاکیزه گردانیده و او را هدایت کرده است، آی عزره از خدا بترس، من خیرخواه شما هستم، آی عزره تو را به خدا، مبادا از کسانی باشی که گمراهان را در کشتن نفوس پاک یاری می کنند!

عزره بن قیس گفت: آی زهیر! تو در نزد ما جزو پیروان أهل این بیت یعنی اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) نبوده ای، تو عثمانی بودی((۱)) حال چه شد که از حسین حمایت می کنی.

۱- منشأ پیدایش اصطلاح عثمانی این بود که پس از قتل عثمان مسلمانان به دو دسته تقسیم شده بودند دسته ای عثمان را مظلوم و کشتن او را گناهی بزرگ تلقی کردند و علی(علیه السلام) را مسئول ریخته شدن خون عثمان دانسته اند، و دسته دیگر عثمان را مجرم و گناهکار شمرده و علی(علیه السلام) را مسئول خون عثمان نمی دانسته اند از این رو به گروه اول عثمانی و به گروه دوم علوی می گفته اند.

زهیر گفت: مگر نه اینست که شما با موضع گیری فعلی ام فهمیدی من از آنان اهل بیت هستم. والله من هرگز برای حسین نامه ننوشته ام، و هیچ گاه فرستاده ای را به سویش نفرستاده ام. و به او وعده یاری نداده ام ولی شما نامه نوشتید، امّا مسیر حرکت ، من و او را به هم رسانیده است.

وقتی حسین را دیدم به یاد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و موقعیت حسین نزد او افتاده ام، و فهمیدم او به طرف دشمنانش یعنی شماها می آید لذا عاقلانه دیده ام که او را یاری کنم و در حزب او باشم، و جانم را پای جان او قرار دهم، تا بدین وسیله حق خدا و رسولش(صلی الله علیه وآله)را که شما ضایع کرده اید مراعات کرده باشم.

وقتی عباس بن علی آنچه عمر بن سعد به حسین(علیه السلام)پیشنهاد کرده بود را به اطلاع حسین(علیه السلام)رسانید حسین(علیه السلام)فرمود: نزدشان برگرد و اگر می توانی کارشان را تا صبح فردا به عقب بینداز و آنها را امشب از ما دور کن، تا که شاید امشب به درگاه پروردگارمان نماز بگذاریم و او را بخوانیم و از او طلب مغفرت بکنیم! خدا می داند که من نماز به درگاهش و تلاوت

کتابش و دعا و استغفار زیاد را دوست می دارم.

عباس بن علی(علیه السلام) اسبش را دوانید تا به آنها رسید، و گفت: آی با شما هستم! أبا عبدالله از شما می خواهد امشب را برگردید تا در مورد این مسأله فکر کند، این مسئله امریست که در این مورد بین شما و او سخنی ردّ و بدل نشده است. وقتی صبح شد ان شاءالله با هم ملاقات خواهیم داشت، یا به پیشنهاد شما راضی می شویم و آنچه را که شما می طلبید و بر آن اصرار دارید می پذیریم، یا آن را نپذیرفته و رد می کنیم.

حضرت با این پیشنهاد می خواست آنان را آن شب از نزد خویش بازگرداند تا فرصتی یافته دستوراتش را بدهد و به خانواده اش وصیت بنماید. عمر بن سعد گفت: ای شمر نظرت چیست؟ شمر گفت نظر شما چیست؟ تو فرمانده هستی نظر، نظر توست; عمر بن سعد گفت: ای کاش من نمی بودم، سپس رو به مردم کرد و گفت: نظر شما چیست؟((۱))

عمرو بن حجاج بن سلمه زبیدی گفت: سبحان الله! والله

۱- عمر بن سعد از نظر امویان و دستگاه عبیدالله متهم به این بود که تمایل به جنگ با حسین(علیه السلام) را ندارد از این رو عبیدالله، شمر را مأمور کرد تا مراقب او باشد بهمین علت اکنون نمی خواست خودش به حسین(علیه السلام)مهلت بدهد می خواست این مهلت دادن را به گردن شمر بیندازد و بگوید شمر هم نظرش همین بود ولی شمر متوجه شد و زیرکانه بار مسئولیت را بر گردن عمر بن سعد قرار داد و گفت فرمانده تویی و نظر اصلی نظر توست.

اگر اینها از اهالی دیلم هم بودند((۱)) و از شما این تقاضا را می کردند سزاوار بود خواسته شان را اجابت می کردی.

قیس به اشعث گفت: خواسته شان را اجابت کن، قسم به جانم، فردا صبح با تو خواهند جنگید!

عمر بن سعد گفت: والله اگر بدانم می خواهند جنگ بکنند امشب را به آنها مهلت نمی دهم!((۲))

علیّ بن الحسین(علیه السلام) می فرماید: در این اثناء پیکی از طرف عمر بن سعد نزد ما آمد، ایستاد و به طوری که صدایش به گوش می رسید گفت: تا فردا به شما مهلت می دهیم، اگر تسلیم شوید شما را نزد امیر عبیدالله بن زیاد می فرستیم و اگر از تسلیم شدن بپرهیزد شما را رها نخواهیم کرد.((۳))

۱- چون دیلمیان پس از شکست ساسانیان از سپاه اسلام، سر سختانه مقاومت می کردند و مانع ورود مسلمانان به مازندران و گیلان می شدند مسلمانان عرب نیز با آنان به سختی رفتار می کردند و این رفتار سرسختانه طرفین در میان مردم آنزمان به صورت ضرب المثل درآمده بود از این رو عمرو بن حجّاج عصر تاسوعا به عمر بن سعد گفت، اگر دیلمیان کافر از شما یک شب مهلت می خواستند سزاوار بود بپذیرید، چه رسد به اینها که از دیلمیان نیستند.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۱۶ و ۴۱۷، به نقل از أبی مخنف از حارث بن حصیره از عبدالله بن شریک عامری که از اصحاب امام سجاد(علیه السلام) بود و احتمالا این خبر را از آن حضرت نقل کرده است و شیخ مفید تنها تقاضای مهلت امام(علیه السلام) برای نماز و دعا را همراه با اندکی تغییر ذکر کرده است، رک: ارشاد ۲/۹۰ و ۹۱.

۳- تاریخ طبری، ۵/۴۱۷ و ۴۱۸، به نقل از أبی مخنف از حارث بن حصیره از عبدالله بن شریک عامری و ارشاد شیخ مفید، ۲/۹۱، با کمی تغییر.

اتمام حجت سیدالشهداء(علیه السلام) با یاران

علیّ بن حسین(علیه السلام) می فرماید: بعد از اینکه عمر بن سعد برگشت، دم غروب بود که حسین یارانش را جمع کرد، من مریض بودم خودم را نزدیک حسین رساندم تا سخنانش رابشنوم، شنیدم پدرم به یارانش می گفت: ستایش می کنم به بهترین ستایش خدایی را که برتر و بلند مرتبه است و در راحتی و سختی او را سپاس می گویم، خدایا تو را سپاس می گویم از آنکه ما را با نبوت فرستادن پیامبرت گرامی داشته ای و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین فقیه و دانا نموده ای و گوشها و چشمها و قلبها را برای ما قرار داده و ما را از مشرکین قرار نداده ای.

من یارانی برتر و بهتر از یاران خویش، و اهل بیت ی نیکوکارتر و پرهیزکارتر از اهل بیت خود نمی شناسم، خداوند به همه شما جزای خیر عطا کند.

آگاه باشید، گمان می کنم فردا روز برخورد ما با این دشمنان است. آگاه باشید، نظرم اینست که شما همگی با آزادی بروید. از ناحیه من عهدی بر گردن شما نیست. شما را تاریکی شب از دید دشمن می پوشاند، آن را مرکب خود قرار دهید و بروید.((۱))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۱۸، به نقل از حارث بن حصیره از عبدالله بن شریک عامری از علی بن حسین(علیه السلام) و ارشاد، ۲/۹۱، با کمی تغییر و مقاتل الطالبیین، ۷۴، به نقل از أبی مخنف از عبدالرحمن بن جندب از عقبه بن سمعان، همراه با تغییر و حذف.

هر مردی از شما دست یکی از مردان اهل بیتم را بگیرد، و در آبادیها و شهرهایتان پراکنده شوید، تا اینکه خداوند گشایشی ایجاد کند. این قوم سپاه عمر بن سعد مرا می طلبند، و اگر به من دست یابند از تعقیب دیگران صرف نظر می کنند.((۱))

عکس العمل بنی هاشم: حضرت عباس و فرزندان عقیل

ابتدا عباس بن علی (علیه السلام) سخن را آغاز کرد و گفت: چرا این کار را بکنیم؟ آیا برای اینکه بعد از تو باقی بمانیم؟! خدا هرگز چنین روزی را نیاوَرَد! بعد برادران و فرزندان حسین(علیه السلام)و فرزندان برادرش حسن(علیه السلام) و دو پسر عبدالله بن جعفر محمد و عبدالله به همین نحو یا مانند آن سخن گفتند.

آنگاه حسین(علیه السلام) فرمود: ای فرزندان عقیل! کشته شدن مسلم برایتان کافیست، شما دیگر نمانید بروید، من به شما اجازه داده ام!

فرزندان عقیل گفتند: اگر ما برویم مردم چه خواهند گفت؟ می گویند ما بزرگ و آقایمان و فرزندان عمویمان، آنهم فرزندان بهترین عموهایمان را رها کرده ایم، در حالی که

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۱۹، به نقل از أبی مخنف از عبدالله بن عاصم فائشی از ضحاک بن عبدالله مشرقّی.

حتی یک تیر هم به دفاع از آنها پرتاب نکرده و یک نیزه در کنارشان نیفکنده و یک شمشیر هم برای حمایت از آنان فرود نیاورده ایم، اصلا ندانسته ایم چه کرده اند و چه شده اند نه بخدا قسم چنین نخواهیم کرد! و جان ها و اموال خاندانمان را فدایت خواهیم نمود. و در کنار شما خواهیم جنگید تا به جایگاه ورود شما وارد شویم! خدا زندگی بعد از شما را زشت و کَریه گرداند!((۱))

عکس العمل سایر اصحاب: سخن مسلم بن عوسجه، سعید بن عبدالله و زهیر بن قین

مسلم بن عوسجه أسدی برخاست و گفت: اگر ما شما را رها کنیم در مورد اداء حق شما چه عذری پیش خدا بیاوریم؟ قسم بخدا! اگر نیزه ام در سینه شان بشکند و با شمشیرم آنقدر آنها را بزنم که دسته شمشیر از دستم رها شود، از شما جدا نخواهم شد.

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۱۹، ادامه خبر ضحاک بن عبدالله مشرقّی و ارشاد شیخ مفید، ۲/۹۱ و ۹۲، با کمی تغییر و جابجایی و ابوالفرج سخنان فرزندان عقیل را با کمی تغییر از زبان همه بنی هاشم یعنی حضرت عباس و برادرانش و علی بن الحسین و فرزندان عقیل نقل نموده است، رک: مقاتل الطالبیین، ۷۴ و ۷۵، به نقل از أبی مخنف.

اگر سلاحی با من نباشد تا با آن با آنها بجنگم پیش روی شما به سویشان سنگ پرتاب خواهم کرد تا با شما بمیرم!

سعید بن عبدالله حنفی گفت: قسم بخدا، تو را رها نخواهم کرد تا خدا بداند که ما در زمان غیبت رسول الله(صلی الله علیه وآله) از شما محافظت کرده ایم، والله اگر بدانم کشته می شوم سپس زنده گردیده زنده زنده سوزانده می شوم و سپس تکه تکه می گردم و این عمل هفتاد بار با من انجام می شود از شما جدا نمی شوم تا در کنار شما با مرگم خدا را ملاقات کنم، چگونه چنین نکنم در حالی که این کشته شدن بیش از یکبار نیست ولی بزرگی و کرامتی را به دنبال دارد که هرگز از بین نخواهد رفت!

زُهیر بن قَین گفت: والله دوست داشتم کشته می شدم، سپس دوباره زنده شده بعد کشته می شدم، تا جائی که هزار بار اینچنین کشته می شدم، تا خداوند بدینوسیله، کشته شدن را از شما و جوانان اهل بیت شما دور می گردانید!

آنگاه جمعی از یارانش سخن گفتند، آنها گفتند: بخدا قسم از شما جدا نمی شویم، جانهایمان به فدایت، با گلوها و پیشانیها و دستهایمان شما را حفظ می کنیم، اگر کشته شویم به عهدمانوفا کرده ایم و تکلیفی که بر گردن داشته ایم اداء نموده ایم.

سپس جمعی دیگر از یاران سخنانی گفتند که برخی از آنها با برخی دیگر شباهت داشت.((۱))

وصیت و دلداری حسین بن علی(علیه السلام) به زینب کبری(علیها السلام)

علیّ بن حسین بن علی(علیه السلام) می فرماید: آن شبی که پدرم فردایش کشته شد نشسته بود و عمّه ام زینب نزد من بود و از من پرستاری می کرد، پدرم با یارانش در خیمه پدرم، از مافاصله گرفته بودند. برده ابوذر حُوَیّ نزد ایشان بود و شمشیرش را آماده و تیز می کرد، در این هنگام پدرم این أشعار را می خواند: که معنایش چنین است:

ای زمانه اُف بر تو چه رفیقی هستی، چقدر صبح و شام رفیقان و طالبانت در راهت کشته شده اند، روزگار قانع نمی شود کسی را بجای دیگری بگیرد. سرنوشت انسان بدست پروردگار بزرگوار است و هر زنده ای راه مرا خواهد رفت.

دو یا سه بار این ابیات را تکرار کرد تا اینکه من فهمیدم و متوجه شدم منظورش چیست، بغض گلویم را گرفت، ولی اشکم را نگه داشتم و ساکت شدم، امّا فهمیدم بلا نازل شده است!

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۱۹ و ۴۲۰ به نقل از أبی مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحاک بن عبدالله مشرقی و ارشاد شیخ مفید، ۲/۹۲ و ۹۳، همراه با اندکی تغییر در عبارات.

امّا عمّه ام نیز، آنچه را که من شنیده بودم شنید - ولی از آن رو که زن بود و زنان رقّت قلب دارند و بی تاب می شوند - نتوانست خودش را کنترل کند در حالی که پیراهنش روی زمین کشیده می شد و رویش باز بود برخاست نزد حسین(علیه السلام)رفت، گفت: ای وای! ای کاش مرگ، زندگی را از من می گرفت، یک روز مادرم فاطمه مُرد، بعد پدرم علی، و بعد برادرم حسن، تنها تو مانده ای ای جانشین و باقیمانده گذشتگان!

حسین(علیه السلام) نگاهی به خواهر کرد و فرمود: خواهرم! شیطان، شکیبایی و بردباری ات را نگیرد.

عمه ام زینب گفت: پدر و مادرم بفدایت ای أباعبدالله! آیا آماده شده ای تا کشته شوی؟ جانم به فدایت.

پدرم اندوهش را فرو نشاند و اشک از چشمانش جاری شد و این مَثَل عربی را به زبان جاری ساخت فرمود: که اگر شترمرغ شبی رها می شد به خواب می رفت! یعنی اگر مرا رها می کردند و متعرضم نمی شدند بجای خود می ماندم و به اینجا نمی آمدم.

عمه ام زینب گفت: وای بر من! برخلاف میل خود کشته می شوی! اینکه بر من جگر خراشتر و سختتر است! آنگاه به صورت خویش سیلی زد، و دستش را به طرف گریبانش برده آن را پاره کرد و بیهوش بر زمین افتاد!

حسین(علیه السلام) بر بالینش رفت و بر صورتش آب ریخت((۱)) و به خواهرش فرمود: ای خواهرم! تقوای الهی را پیشه کن و بواسطه دلگرمی هایی که خداوند به صابرین داده خویشتن داری نما، بدان که اهل زمین می میرند و اهل آسمان باقی نخواهند ماند، همه چیز نابود خواهد شد جز ذات خداوندی که زمین را با قدرتش خلق کرد و مخلوقات را برانگیخته و به سوی خود بازمی گرداند و او یکتا و واحد است، پدرم بهتر از من بود، مادرم بهتر از من بود و برادرم هم برتر از من بود. همه اینها به شهادت رسیدند، من و آنها و هر مسلمانی چون رسول خدا خواهند مُرد.

اباعبدالله با این جملات و مانند آن خواهر را تسلّی داد و فرمود: ای خواهرم! تو را قسم می دهم و شما به قسم من وفادار باش. وقتی که از دنیا رفتم برای من گریبانت را پاره نکن، به خاطر من صورتت را نخراش، و آه و واویلا نکن.

سپس پدرم، عمه ام زینب را آورد و کنار من نشاند.((۲))

۱- شاید از باقیمانده آب هائی بوده که شب هفتم آورده بوده اند.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۲۰ و ۴۲۱، به نقل از حارث بن کعب و أبوضحاك و ارشاد شیخ مفید، ۲/۹۳ و ۹۴، همراه با اندکی تغییر در عبارات و ابوالفرج بخش اول این خبر را از اشعار امام(علیه السلام) تا بیهوش شدن حضرت زینب (س) با کمی تغییر نقل نموده است، رک: مقاتل الطالبیین، ۷۵، به نقل از أبی مخنف از حرث بن کعب از علی بن الحسین(علیه السلام).

تدابیری برای حفاظت از خیام

آنگاه حسین(علیه السلام) نزد اصحابش رفت و به آنها دستور داد برخی از خیمه ها را به برخی دیگر نزدیک کنند، به طوری که طناب های خیمه ها را تودرتو قرار دهند، و خودشان بین خیمه ها مستقر شوند، و تنها یک طرف را برای آمدن دشمن آزاد بگذارند تا فقط از آن یکسو با دشمن بجنگند و سایر راههایی را که به خیمه گاه منتهی می شود مسدود نمایند.((۱))

و حسین(علیه السلام) برای جایی پشت خیمه ها که مانند جوی آب گود بود، نی و هیزم آورد، ابتدا ساعتی از شب را به کندن آن گودال پرداختند و آن را مثل خندقی درآوردند بعد هیزم و نی ها را در آن ریختند و گفتند: وقتی بر ما حمله کردند و با ما جنگیدند در خندق آتش می افروزیم تا از پشت به ما حمله نشود و تنها از یک سو با آنها سپاه دشمن مواجه شویم.((۲))

عبادت و استغفار

وقتی که آسمان بر حسین و اصحابش تاریک شد تمام شب را بیدار بوده نماز می خواندند و استغفار می کردند، دعا می خواندند و به درگاه الهی تضرّع می نمودند.

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۲۱، همان خبر و ارشاد، ۲/۹۴.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۲۲، به نقل از أبی مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحّاک بن عبدالله مشرقی.

مجادله بریر با مأمورین ابن سعد

ضحّاک بن عبدالله مشرقی هَمْدانی کسی که از اصحاب حسین(علیه السلام) بود ولی روز عاشورا از کشته شدن نجات پیدا کرد می گوید:

آن شب گروهی از سواران دشمن از کنار ما می گذشتند و ما را زیر نظر داشتند، و حسین (علیه السلام) در حال قرائت این آیه شریفه بود:

«وَلایَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا اَنَّما نُمْلی لَهُمْ خَیْرٌ لِاَنْفُسِهِمْ، إِنَّما نُملی لَهُم لِیَزدادُوا اِثماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهین، ما کانَ اللّهُ لِیَذَرَ المُؤْمِنینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتّی یَمیزَ الخَبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ...»((۱))

«هرگز کسانی که کافر شدند مپندارند مهلتی که به آنان می دهیم به سودشان است، تنها از آن به آنها مهلت می دهیم تا بر گناهانشان بیفزایند و عذاب خفت باری در پی دارند. خداوند نمی خواهد مؤمنین را به حالی که شما دارید رها کند، تا بدینوسیله پاک را از پلید جدا سازد.»

مردی از سوارانی که ما را زیر نظر داشتند، این آیه را شنید، لذا گفت: قسم بخدای کعبه ما همان پاکانی هستیم که از شما جدا شده ایم! ضحاک می گوید: من متوجه حرفش شدم و به بُریر بن حُضیر هَمْدانی گفتم: می دانی او کیست؟ گفت: نه!

۱- آل عمران / ۱۷۹ - ۱۷۸.

گفتم: او أبوحرب سُبیعی هَمْدانی عبداللّه بن شهر است، فردی دلقک منش و هرزه و بیکاره است، در عین حال مردی بزرگ و شجاع و دلیر است، گویا سعید بن قیس او را به خاطر جنایتی حبس کرده بود.

بُریر بن حُضیر به او گفت: ای فاسق! آیا خداوند تو را جزو پاکان قرار داده است؟!

ابوحرب در پاسخ گفت: تو کیستی؟

گفت: من بُریر بن حُضیر هستم.

ابو حرب گفت: إنّاالله ما از خدائیم و به او برمی گردیم تحمّلش برایم سخت است، والله هلاک شدی! بُریر، والله به هلاکت رسیدی!

بریر گفت: ای أباحرب! آیا از تو می آید که با این گناهان بزرگت به درگاه خدا توبه کنی؟! قسم بخدا ما همان پاکان هستیم ولی شما همان افراد پلید هستید!

أبوحرب با حالت مسخره گفت: و من جزو شهادت دهندگان صدق گفتارت هستم! ضحّاک بن عبدالله می گوید به أبوحرب گفتم: وای به حالت! معرفتت سودی به حالت نداشت؟!

أبوحرب گفت: فدایت شوم،...

بریر گفت: خدا فکرت را زشت گرداند، همواره تو سفیه و نادان هستی! او نیز روی برتافت و رفت.((۱))

مناجات سیدالشهداء(علیه السلام) در صبح عاشورا

وقتی لشگر عمر سعد صبحگاه سراغ حسین(علیه السلام) آمدند، حسین(علیه السلام)دو دست خویش را بلند کرد و عرض نمود:

«خدایا! تو در هر سختی و اندوهی مورد اطمینانِ من و در هر گرفتاری امیدم هستی، و در هر مسئله ای که برایم رخ می دهد اطمینان بخش و مددکارم می باشی، چه غمها که بواسطه آن دلها به ضعف می گرایید و چاره اش به کاستی می رفت، و در آن دوست مرا رها می کرد و دشمن از آن مسرور می شد ولی هنگامی که آن را نزد تو می آوردم و از آن بدرگاهت شِکْوِه می کردم و چاره اش را از غیر تو نمی جُستم، آن را می گشودی و می زدودی، تو ولیّ هر نعمت و صاحب هر نیکی و غایت هر خواسته ای.»((۲))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۲۱، به نقل از أبی مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحاک بن عبدالله مشرقی و ارشاد، ۲/۹۴ و ۹۵، همراه با کمی تغییر و حذف.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۲۳، به نقل از أبی مخنف از برخی از اصحابش از ابی خالد کاهلی و شیخ مفید این خبر را از امام علی بن الحسین(علیه السلام) نقل می کند و نامی از ابوخالد کاهلی نمی آورد و از آنجا که ابوخالد از یاران امام سجاد(علیه السلام) بوده است احتمالا بهمین خاطر شیخ یکباره خبر را از امام سجاد(علیه السلام) نقل کرده است. رک: ارشاد، ۲/۹۶.

پاسخ ابی عبدالله(علیه السلام) به جسارت شمر

ضحاك بن عبدالله مَشرقّی همْدانی می گوید: هنگامی که سپاه کوفه به طرف ما آمدند و نگاهشان به آتشی که در نی و هیزم شعلهور بود افتاد - آتشی که ما برای اینکه آنها از پشت به ما حمله نکنند برافروخته بودیم - مردی از آنها با تجهیزات کامل در حالی که اسبش را می راند به سوی ما آمد، بی آنکه سخنی با ما بگوید از کنار خیمه های ما گذر کرد و به خیمه هایمان نگریست; ولی چیزی جز هیزمی که آتش در آن شعله می کشید مشاهده نکرد، از این رو برگشت و با صدای بلند گفت: ای حسین! عجله کرده ای پیش از آتش روز قیامت آتش دنیا را برگزیده ای!

حسین (علیه السلام) فرمود: این کیست؟ گویا شَمرِ بن ذی الجوشن است؟!

گفتند: بله خدا سلامتت بدارد، خودش است.

حسین(علیه السلام) فرمود: ای پسر زن بُزچران! تو سزاوار سُرخ شدن در آتش هستی!

در این میان مسلم بن عوسجه گفت: ای پسر رسول خدا! فدایت شوم، با تیر او را نزنم؟ می توانم او را بزنم، تیرم به خطا نمی رود، آن فاسق از بزرگترین زورگویان است.

حسین (علیه السلام) فرمود: تیر نزن، من دوست ندارم آغازگر جنگ باشم.((۱))

اوّلین خطبه امام(علیه السلام) در برابر سپاه کوفه

وقتی سپاه دشمن به حسین(علیه السلام) نزدیک شدند او مرکبش را خواست و سوارش شد، و با صدای بلند به طوری که اکثر مردم می شنیدند فرمود: «اِی مردم! سخنم را گوش دهید، در جنگ با من عجله نکنید، بگذارید شما را بدانچه حقّ شما بر گردن من است و باید آن را به شما بگویم موعظه کنم. بگذارید تا عذرم را در آمدنم به نزد شما بگویم، اگر عذرم را پذیرفتید و سخنم را تصدیق کردید و به من انصاف دادید، سعادتمند خواهید شد و وجهی برای جنگ با من نخواهید یافت، و اگر عذرم را نپذیرفتید و انصاف به خرج ندادید :

«فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكاءَكُمْ ثم لایَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيكُم غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا اِلَيَّ و لا تُنْظِرُونَ»((۲)) «إنَّ وَلِيّيَ اللّهُ الَّذى نَزَّلَ الْكِتابَ وَ هُوَ يَتولَّى الصّالِحين.»((۳))

«شما و شریکانتان کارتان را هماهنگ و عزمتان را جزم کنید، سپس در کارتان پرده پوشی نکنید آنگاه کارم را تمام کرده

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۲۳، به نقل از أبی مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحّاک مشرقی و ارشاد، ۲/۹۵، با کمی تغییر در الفاظ و عبارات.

۲- یونس / ۷۱.

۳- اعراف / ۱۹۶.

مهلتم ندهید.» «سرور من خدایی است که کتاب قرآن را نازل نموده و نیکوکاران را دوست می دارد.»

وقتی خواهران حسین(علیه السلام) این سخن را شنیدند فریاد کشیدند و گریستند، دختران او نیز گریه کردند و صداهایشان بلند شد، حسین(علیه السلام) برادرش عباس بن علی و فرزندش علی را نزد آنها فرستاد و به آن دو فرمود: آنها را ساکت کنید که از این پس گریه های زیادی در پیش دارند.

هنگامی که زنها ساکت شدند، حسین(علیه السلام) حمد و ثنای الهی را گفت و خدا را بدانچه شایسته اوست یاد کرده و بر محمد(صلی الله علیه وآله)و بر ملائکه و أنبیا درود فرستاد راوی این روایت می گوید: بخدا قسم نه قبل و نه بعد از آن روز نشنیدم گوینده ای، منطقی رساتر از حسین(علیه السلام) داشته باشد.

آنگاه حسین(علیه السلام) در ادامه خطبه اش فرمود: أما بعد، به نسَبَم توجه کنید ببینید من کیستم؟! بعد به نفوس خودتان رجوع کرده و آن را نکوهش کنید، تأمل کنید که آیا کشتن و هتک حرمت من برایتان حلال است؟!

مگر من پسر دختر پیامبرتان(صلی الله علیه وآله)، و پسر وصی و پسرعمویش و جزو اولین ایمان آورندگان به خدا و تصدیق کننده رسولش در آنچه که از طرف پروردگارش آورده، نیستم؟! آیا حمزه سیدالشهداء عموی پدرم نیست؟! آیا جعفر طیّار شهیدی که دو بال دارد عمویم نیست؟! مگر این قول

شایع به گوش شما نرسیده که رسول الله(صلی الله علیه وآله) در مورد من و برادرم فرموده: «ایندو دو سرور جوانان اهل بهشتند»؟! آنچه می گویم حق است اگر مرا تصدیق می کنید، بدانید قسم بخدا از زمانی که فهمیدم خداوند بر دروغگو غضب می کند و کسی که دروغ می گوید زیان می بیند قصد دروغ نکرده ام.

و اگر مرا تکذیب می کنید در میانتان کسانی هستند که اگر در این مورد یعنی حدیث پیامبر(صلی الله علیه وآله) از آنها سؤال کنید به شما خبر خواهند داد که این حدیث صحیح است، اگر از جابر بن عبدالله انصاری یا أباسعید خدری، یا سهل بن سعد ساعدی، یا زید بن أرقم، یا أنس بن مالك سؤال کنید به شما خبر خواهند داد که این سخن را از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در شأن من و برادرم شنیده اند، آیا همین سخن ، شما را از ریختن خون من منع نمی کند؟!

در این میان شَمرِ بن ذی الجوشن گفت: هر کس آنچه را که او می گوید باور کند، معلوم می شود خدا را با دو دلی می پرستد.((۱))

حبیب بن مُظاهر به شمر گفت: به خدا قسم به نظر من تو در هفتاد جای دینت بر لب پرتگاه قرار داری در دین تو هفتاد نوع شك و شبهه وجود دارد، آی من گواهی می دهم شما

۱- اشاره به مفهوم آیه ۱۱ سوره ۲۲ دارد.

راست می گویی و آنچه را که حسین(علیه السلام) می گوید نمی فهمی، خداوند بر قلب تو مُهر زده است!

آنگاه حسین (علیه السلام) به لشگر عمر بن سعد فرمود: اگر تاکنون در این کلام رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در حق من شک داشتید آیا در این سخنانی که اکنون می گویم نیز شک دارید؟ مگر نه این است که من پسر دختر پیامبرتان هستم؟ والله اگر به مشرق و مغرب عالم بروید چه در میان خودتان و چه در بین دیگران پسر دختر پیامبری غیر از من نخواهید یافت، تنها من پسر دختر پیامبرتان هستم. به من بگوئید آیا خون کشته هایتان را که من کشته ام از من می طلبید؟ یا مالی را که از بین برده ام از من می خواهید؟ یا در پی قصاص زخمی هستید که بر کسی ازشما وارد ساخته ام؟((۱)) سکوت مردم را فرا گرفت هیچ سخنی در جواب حسین(علیه السلام) نمی گفتند... .

سپس حسین(علیه السلام) فریاد زد: آی شَبث بن رِبعی، آی حجّار بن أبْجَر، آی قیس بن أشعث، آی یزید بن حارث، مگر شما برایم ننوشته بودید: میوه ها رسیده، باغها سرسبز شده و نهرها لبریز گردیده، اگر بیایی بر سپاهی که برایت آماده شده، وارد خواهی شد، بیا؟!

۱- این جملات حضرت استفهام انکاری است یعنی حضرت می خواهد بفرماید من که کسی از شما را نکشته ام، مالی از شما را غصب نکرده ام و یا زخمی به شما وارد نکرده ام پس چرا با من می جنگید؟

ولی آنها در پاسخ امام حسین(علیه السلام) گفتند: ما چنین کاری نکرده ایم!

حضرت با تعجّب فرمود! نه والله شما بودید که این عمل را انجام داده اید. سپس فرمود: آی مردم! اگر مرا نمی خواهید، رهایم کنید تا به محل أمنی((۱)) بر روی زمین برگردم!

قیس بن أشعث گفت: آیا تحت فرمان پسرعموهایت درنمی آیی؟! آنها رفتاری جز آنچه شما دوست داری نشان نخواهند داد و از آنها آزاری به تو نخواهید رسید!

حسین (علیه السلام) فرمود: تو برادر برادرت محمد بن أشعث هستی! می خواهی بنی هاشم بیش از خون مسلم بن عقیل را از شما بطلبند؟!((۲))

نه والله من مانند فرد ذلیل، دست در دستشان نخواهم گذارد، و همچون غلام و برده فرمانبردارشان نخواهم شد!

حسین(علیه السلام) در ادامه فرمود: بندگان خدا! «اِنِّی عُزْتُ بِرَبِّی وَ

۱- طبعاً منظور سیدالشهداء از این فرموده مدینه بوده است چرا که مأمن و خانه و کاشانه اوّلیه او مدینه بوده است.

۲- مفهوم این فرموده سیدالشهداء(علیه السلام) این بود که: بنی هاشم به خاطر شرکت برادرت محمد بن اشعث در قتل مسلم بن عقیل منتظرند انتقام خویش را از شما بگیرند حالا شما می خواهی با این حرفهایت مرا فریفته، وادار به تسلیم کنی و بعد مثل مسلم بن عقیل به کشتن بدهی و در نتیجه موجب شوی تا بنی هاشم علاوه بر انتقام خون مسلم بن عقیل، خون مرا هم از شما بطلبند؟!

رَبِّكُمْ اَن تَرْجُمُونِ»،((۱)) «أعُوذُ بِرَبِّی وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّر لا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِساب»((۲))

«از شر اینكه مرا سنگسار كنند به پروردگار خود و شما پناه می برم.» «از هر متكبری كه به روز حساب ایمان نمی آورد به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می برم.»

سپس برگشت و شترش را خوابانید و به عُقبه بن سَمعان دستور داد تا شترش را مهار كند و او شتر را مهار كرد.((۳))

خطبُه زُهیر بن قَین

آنگاه زُهیر بن قَین بر اسبی كه دُمی پُر مو داشت سوار شد و سر تا پا مسلح، بیرون آمد و گفت: ای مردم كوفه! شما را به عذاب خدا هُشدار می دهم. وظیفه مسلمان این است كه خیرخواه برادر مسلمانش باشد. تا زمانی كه بین ما و شما شمشیر حاكم نشود، با هم برادریم، دین واحد داشته، امت واحدی به حساب می آئیم. لذا سزاوار پند و اندرز ما هستید ولی

۱- دخان / ۲۰.

۲- مؤمن / ۲۷.

۳- تاریخ طبری، ۵/۴۲۴ تا ۴۲۶، به نقل از أبی مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحاك مشرقی و ارشاد شیخ مفید، ۲/۹۷ و ۹۸، با اندكی تغییر در الفاظ و عبارات، و سبط بن جوزی خطبه امام(علیه السلام) را از آنجا كه فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه وآله)در مورد من و برادرم فرمود: ایندو آقای جوانان بهشت هستند تا كلام شمر بن ذی الجوشن لعنه الله با كمی تفاوت و بطور مختصر نقل كرده است، رك: تذكره الخواص، ص ۲۵۲، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل أبی مخنف.

زمانی که شمشیر به میان آمد این ارتباط قطع می شود، ما امّتی و شما امّتی دیگر خواهید شد.

خداوند ، ما و شما را بوسیله فرزندان پیامبرش محمد(صلی الله علیه وآله)آزموده است، تا ببیند ما و شما با آنان چگونه معامله می کنیم، ما شما را به یاری آنها و جدایی از این طغیانگر عُبیدالله بن زیاد دعوت می کنیم، شما از آن دو عُبیدالله و پدرش زیاد در تمام دوران سلطنت شان غیر از بدی ندیده اید آنهاچشم هایتان را از کاسه بیرون می آوردند، دستها و پاهایتان را می بریدند، شما را شکنجه می کردند و بر تنه درخت خرما می آویختند، بزرگواران و قاریان قرآنتان مثل حُجر بن عدی و یارانش، هانی بن عروه و امثالش را می کشند.

در این هنگام سپاهیان دشمن وی را دشنام دادند و از عُبیدالله بن زیاد سپاس گذاری کرده و برایش دعا نمودند، گفتند: بخدا قسم تا زمانی که دوست تو و همراهانش را به قتل نرسانیم یا وی را با یارانش در حال تسلیم نزد عبیدالله نبریم دست برنخواهیم داشت!

زُهیر گفت: بندگان خدا! فرزند فاطمه رضوان الله علیها به دوست داشتن و کمک سزاوارتر از پسر سُمیّه است،((۱)) اگر

۱- سُمیّه کنیز زانیه ای بود که در جاهلیت پرچمی نشانه فحشا بر سر خانه خویش نصب می کرد و زیاد زنازاده ای بود که از او متولد شده است.

یاریشان نمی کنیـد پناه بر خـدا از اینکه آنها را به قتل برسانید، این مرد حسـین(علیه السـلام) را با پسـرعمویش یزید بن معاویه آزاد بگذارید، در کار او و یزید دخالت نکنید قسم بجانم اگر حسـین را هم به قتل نرسانید، یزید از شـما راضـی خواهد شد، و به همین انـدازه که از او اطاعت کردیـد و دست از یاری حسـین برداشتید و خود را برای جنگ با حسـین آماده کرده اید اکتفا خواهد نمود. در این هنگام شَـمرِ بن ذی الجوشن به طرف زُهیر تیری انداخت و گفت: ساکت باش، خدا صدایت را خفه کند. با کثرت کلامت ما را خسته کرده ای.

زُهیر در پاسـخش گفت: ای پسـر کسـی که بر پاشـنه هـای پایش ادرار می کرد! من با تو سـخن نمی گویم. بی تردیـد تو یک حیوانی! بخـدا قسم گمان نمی کنم دو آیه از کتاب خـدا را بـدرستی بـدانی! عذاب سـخت و خواری و خفت روز قیامت بر تو بشارت باد!

شمر گفت: خداوند تو و رفیقت (منظور حسین (علیه السلام)) را همین الآن به قتل خواهد رساند!

زُهیر گفت: آیـا مرا از مرگ می ترسـانی! والله مردن در کنـار او حسـین (علیه السـلام) نزد من از حیـات جاودانه در کنار شـما محبوب تر است.

آنگاه زُهیر رو به مردم کرد و با صدای بلند گفت: بندگان خدا! این مردِ بداخلاق و تندخو و امثالش شما را در دینتان

فریب ندهند، والله شفاعت محمد(صلی الله علیه وآله)شامل حال آنها که خون فرزندان و خاندان پیامبر را ریخته اند و کسانی را که به این خاندان یاری رسانده و از حریم آنها دفاع کردند را کشته اند، نخواهد شد.در این هنگام مردی زُهیر را صدا زد و گفت: أباعبدالله به شما می گوید: بیا، قسم بجانم همانگونه که مؤمن آل فرعون قوم خویش را نصیحت کرده و به خوبی از آنان دعوت نمود، شما هم آنها را نصیحت کرده و بخوبی از آنان دعوت نموده ای، اگر نصیحت و ابلاغ، نفعی برساند!((۱))

توبه حُرّ بن یزید ریاحی

وقتی عمر بن سعد قصد حمله کرد، حُرّ بن یزید به او گفت: خدا سلامتت بدارد! می خواهی با این مرد بجنگی؟

عمر گفت: والله جنگی که حداقل در آن سرها جدا گردیده، دست ها بیفتند!

حرّ گفت: آیا هیچیک از پیشنهادهایی که حسین(علیه السلام)عرضه کرده شما را راضی نمی کند؟

عمر بن سعد گفت: چرا والله اگر کار به دست من بود می پذیرفتم، ولی أمیر تو عبیدالله نپذیرفت.

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۲۶ و ۴۲۷، به نقل از أبی مخنف از حنظله بن اسعد شبامی از مردمی از قومش به نام کثیر بن عبدالله شعبی، که شاهد قتل امام حسین(علیه السلام) بود.

بعـد از این گفتگو حُرّ به گوشه ای از لشـگر رفت، مردی از قومش هم بـا او بود که قرّه بن قیس نام داشت. حرّ گفت: اِی قُرّه! آیا امروز اسبت را آب داده ای؟ قُره گفت: نه، حُرّ گفت: آیا می خواهی سیرابش کنی؟

قرّه می گویـد: والله گمان کردم او قصد دارد از لشـگر دور شود و در جنگ شـرکت نکند، ولی نمی خواهد من این صـحنه را مشاهده کرده و بر علیه او به بالا گزارش بدهم، من در جواب سؤالش به او گفتم: نه آبش نداده ام، می روم تا آبش بدهم. در نتیجه از کنار او جدا شدم، ولی بخدا قسم اگر او بمن می گفت چه قصدی دارد با وی نزد حسین (علیه السلام) می رفتم.

حرّ انـدک انـدک به حسـین (علیه السـلام) نزدیک می شـد. مردی از قوم حرّ که مُهاجر بن أوس نام داشت به وی گفت: پسـر یزید! چه قصدی داری؟ آیا می خواهی حمله بکنی؟ حُرّ ساکت ماند و حالتی شبیه به تب و لرز بر او عارض شد.

مُهـاجر گفت: پسـر یزیـد! والله حالَت تو آدم را به شک می انـدازد. بخـدا هرگز تو را در جایی با این وضـعی که الآن می بینم مشاهـده نکرده ام، آیا می خواهی حمله بکنی؟ اگر به من گفته می شد شـجاعترین مرد از أهالی کوفه کیست ؟ از شـما تجاوز نکرده دیگری را معرفی نمی کردم، حالا این چه حالی است که در شما می بینم!؟

حُرّ گفت: به خـدا قسم من خودم را بین بهشت و جهنم مُخَیَّر می بینم! والله چیزی را بجـای بهشت برنمی گزینم ولو اینکه قطعه قطعه گردیده و آتش زده شوم! سـپس به اسـبش لگدی زد و به حسین (علیه السلام) ملحق شد و به آن حضرت گفت: ای پسر رسول خدا(صـلی الله علیه وآله)! من همان مصاحبی هسـتم که مانع از بازگشت تان شده ام و در راه، شما را همراهی کرده زیر نظر گرفته ام و سـرانجام در این مکـان شـما را وادار به توقف کرده ام. قسم به خـدایی که هیـچ معبودی غیر از او نیست هرگز گمان نمی کردم این قوم یعنی سپاه عمر سعد پیشنهادی را که به آنان ارائه می دهی رد کرده و بدان ترتیب اثر نخواهند داد. با خودم گفتم: باکی نیست در پاره ای از امور از اینها سـپاه عبیـدالله اطاعت می کنم، تا تصور نکننـد من از فرمان آنان سـرپیچی کرده ام، بعد آنها پیشنهادهایی را که حسین بدان ها ارائه می دهد می پذیرند.

بخدا اگر گمان می کردم آنها پیشـنهادهای شـما را نمی پذیرند چنین کاری را مرتکب نمی شده ام، در بین راه مانع بازگشـت شما نمی شدم و دست از تعقیب تان می کشیدم و شما را در اینجا وادار به توقف نمی کردم. اکنون در حالی که به خاطر عمل خویش از درگـاه پروردگار آمرزش می طلبم و می خواهم با جانم شـما را یاری کنم تا پیش رویتان بمیرم، نزد شـما آمـده ام، آیا این را به عنوان توبه ام می پذیری؟!

امام(علیه السلام) فرمود: بله، خدا توبه ات را بپذیرد و تو را ببخشد، نام تو چیست؟((۱))

حرّ گفت: من حُرّ بن یزید هستم!

فرمود: همانگونه که مادرت تو را نامیده تو آزاده ای، به امید خدا در دنیا و آخرت آزاده باشی از اسب پائین بیا.

حرّ گفت: سواره ام برایتان بهتر از پیاده ام می باشد، ساعتی بر روی اسب با آنها می جنگم و آخر کار بالاخره فرود می آیم!

حسین (علیه السلام) فرمود: آنچه به نظرت می رسد انجام بده.((۲))

خطبه حُرّ بن یزید ریاحی

حرّ پس از کسب اجازه از امام(علیه السلام) روبروی یاران خودش یعنی آن هزار نفری که در لشگر عمر بن سعد تحت فرمانش بودند رفت و گفت: اِی قوم! آیا هیچیک از پیشنهادهایی را که حسین به شما ارائه داده است نمی پذیرید؟ تا خداوند شما را از ابتلاء به جنگ و قتال با او مصون بدارد!

مردم گفتند: این امیر ما، عمر بن سعد است با او صحبت کن.

۱- گویا حرّ چون غرق در سلاح و زره و کلاه خود بوده و از شرم و حیا سر به زیر افکنده بود چندان شناخته نمی شده است از این رو حضرت از او پرسید نام شما چیست؟

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۲۷ و ۴۲۸، به نقل از ابی جناب کلبی از عدیّ بن حرمله و ارشاد، ۲/۹۹ و ۱۰۰، با کمی تغییر.

لذا سخنانی شبیه به آنچه سابقاً به عمر بن سعد و یاران تحت فرمانش گفته بود بار دیگر به عمر بن سعد گفت.

عمر بن سعد گفت: من تلاش و کوشش خود را کرده ام، اگر راهی برای پذیرش پیشنهاد حسین می یافتم می داده ام.

حرّ گفت: ای اهل کوفه! مرگ بر مادران شما! که حسین را دعوت کرده ولی وقتی نزدتان آمد او را تسلیم دشمن نموده اید! گمان می کردید جانتان را فدای او خواهید کرد! ولی بعد روبرویش ایستادید تا او را بکشید! به جانش چنگ زده گلویش را گرفته، از هر سو او را احاطه کرده اید. نگذاشتید در سرزمین پهناور خدا به جایی برود و با اهل بیتش در أمان بماند، او همچون اسیری در دست های شما قرار گرفته است! نه قادر است نفعی به خود برساند و نه ضرری را از خویش دور کند. او و بچه ها و زنان و یارانش را از آشامیدن آب فراتی که یهود و مجوس و نصرانی آن را می نوشند و خوکها و سگهای عراق در آن تمرغ((۱)) می کنند، منع کرده اید.

اینک تشنگی آنها را از پای درآورده است، بعد از محمّد(صلی الله علیه وآله) با ذرّیّه اش چه بد رفتار کرده اید! اگر توبه نکنید و دست از کاری که در این روز و ساعت انجام می دهید برندارید، خدا به روز تشنگی سیرابتان نخواهد کرد.

۱- تمرّغ یعنی بردن آب در دهان و بیرون پاشیدن آن.

در این هنگـام مردی از آنـان به حرّ حمله برد و تیری به سویش پرتاب کرد و حرّ سـخنانش را قطع کرد آنگاه نزد حسـین(علیه السلام)بازگشت و جلوی آن حضرت ایستاد.((۱))

حمله اول

عَمْرو بن حَجّاج - فرمانـده جنـاح راستِ سپاه عمر بن سـعد - به طرف چپِ حسـین(علیه السلام) یورش آورد، وقـتی نزدیک حسـین (علیه السـلام)رسـید یـاران حسـین(علیه السـلام) به روی زانو نشسـتند و نیزه هـا را به طرف یـاران عمرو نشـانه گرفتنـد، سوارانشان در برابر نیزه ها پیش نیامدند و خواستند که برگردند، ولی یاران حسـین (علیه السـلام)با تیر آنها را زدند و برخی از مردانشان را به زمین انداخته و برخی دیگر را زخمی کردند.((۲))

نفرین ابی عبدالله(علیه السلام) بر ابن حوزه

مردی از بنی تمیم که عبدالله بن حَوْزه خوانده می شد پیش آمد و جلوی حسـین(علیه السـلام) ایسـتاد، و گفت: اِی حسـین! اِی حسین!

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۲۸ و ۴۲۹، ادامه خبر عدی بن حرمله و ارشاد ۲/۱۰۰ و ۱۰۱، با کمی تغییر در الفاظ و عبارات.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۳۰، ادامه خبر أبوجناب و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۰۲، با اندکی تغییر در عبارات.

حسین(علیه السلام) فرمود: چه می خواهی؟

گفت: تو را به آتش مژده باد.

حسین (علیه السلام) فرمود: نه، من بر پروردگار مهربان و پیامبرِشفیع و مطاع وارد خواهم شد، سپس رو به یاران کرد و پرسید : این مرد کیست؟

یارانش به آن حضرت گفتند: این ابن حوزه است.

حضرت فرمود: پروردگارا او را از ما به سوی آتش جدا کن.

ناگهان اسب ابن حوزه در میان چاله مضطرب شد و ابن حَوْزه در میان چاله افتاد، پایش به رکاب گیر کرد و سرش روی زمین قرار گرفت. اسب رَمْ کرده تاخت، او را با خود بُرد و سرش را به سنگ ها و درخت ها کوبید تا اینکه بالاخره مُرد!((۱))

مسروق بن وائل می گوید: من در ابتدای سپاهی که به سوی حسین می رفت قرار داشتم با خود گفتم: ابتدای سپاه باشم تا که شاید سر حسین بدست من بیفتد و بدین وسیله منزلتی نزد عبیدالله بن زیاد کسب کنم! ولی وقتی به حسین رسیدیم مردی از میان سپاه که ابن حَوْزه خوانده می شد جلو رفت و گفت: آیا حسین در میان شماست؟

حسین(علیه السلام) سکوت کرد. بار دوم کلامش را تکرار کرد، ولی

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۰ و ۴۳۱، به نقل از أبی مخنف از ابوجعفر حسین و ارشاد ۲/۱۰۲، همراه با اندکی تغییر.

دوباره حسین(علیه السلام) سکوت کرد. وقتی برای بار سوم سؤالش را تکرار نمود حسین(علیه السلام) فرمود: به او بگویید: بله، این حسین است، چه حاجتی داری؟

گفت: آی حسین! مژده باد تو را به آتش!

فرمود: دروغ گفتی، من بر پروردگار بخشنده و پیامبری شفیع و مطاع وارد خواهم شد، تو کیستی؟

گفت: ابن حَوزه.

حسین(علیه السلام) دو دستش را بلند کرد بطوری که سفیدی لباس زیربغلش را دیدم آنگاه فرمود: خداوندا او را از ما جدا کن و به آتش بیفکن.ابن حَوزه غضبناک گردید و رفت تا با اسب به سوی حسین(علیه السلام) حمله کند، ولی بین او و حسین (علیه السلام)آبراهه ای فاصله بود، و در حین حمله پایش به رکاب گیر کرد، اسب او را چرخاند و واژگون ساخت، بطوری که ساق و ران پایش قطع شد و یک طرف آن به رکاب اسب آویزان ماند.

عبدالجبّار بن وائل حَضْرمیّ می گوید: مسروق برگشت و سپاه عُمر بن سعد را از پشت سر ترک کرد، از او علت بازگشتش را پرسیدم، گفت: من از أهل این بیت خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)چیزی دیده ام که هرگز با آنها نمی جنگم.((۱))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۱، به نقل از أبی مخنف از عطاء بن سائب از عبدالجبار بن وائل حضرمی از برادرش مسروق بن وائل.

مباهله و شهادت بُریر

یزیـد بن مَعْقِل از لشـگر عمر بن سـعد، جلو آمـد و گفت: آی بُریر بن حُضـیر! می بینی خـدا با تو چه کرده است؟! بریر گفت: والله خـدا برایم خیر و برای تو شـر پیش آورده است! یزید بن مَعْقِل گفت: دروغ گفتی، پیش از این دروغگو نبودی! آیا یادت می آید زمانی را که - من و تو در محلّه بنی لُوذان قدم می زدیم و تو می گفتی: عُثمان بن عَفّان به نفس خویش سـتم کرده و معاویه بن ابی سفیان گمراه و گمراه کننده است. و امامِ هدایتگر و بر حق، علیّ بن ابی طالب است؟!

بُریر گفت: قبـول دارم گـواهی می دهم این دیـدگاه و قـول من است! یزیـد بن مَعْقِل گفت: من گـواهی می دهم که تـو جزو گمراهانی!

بُریر بن حُضـیر گفت: آیا موافقی با هم مباهله کنیم و هر دو از خـدا بخواهیم که دروغگو را لعنت کنـد، و آنکه بر باطل اسـت کشـته شود؟ بعد می آیم با تو مبارزه می کنم! تا ببینیم من دروغگو هستم یا شما یزید بن مَعقِل پذیرفت هر دو به میدان آمدند دستهایشان را به سوی خدا بلند کرده از او خواستند تا دروغگو را لعنت کند و آنکه بر حق است اهل باطل را به قتل برساند.

بعد هر یک از آن دو روبروی دیگری قرار گرفت و ضرباتی را رد و بدل کردند. یزید بن معقل ضربه سبکی به بُریر بن

حضـیر زد که هیـچ ضـرری به بُریر نرسانیـد، ولی بُریر بن حُضـیر ضـربه ای به یزید زد که کلاهخودش را شـکافت و به مغزش رسید و مثل کسی که از جای مرتفعی به زیر می افتد به زمین افتاد در حالی که شمشیر ابن حُضیر در سرش مانده بود گویا این صحنه همین الان اتفاق افتاده است گویا همین الآن می بینم که بُریر شمشـیرِ فرو رفته در سـر یزیـد را تکان می داد تا از سـرش بیرون بیاورد.

رضـیّ بن مُنقِذ عَبْدی از لشـگر عمر بن سـعد وقتی وضع خِفَّتْ بار یزید بن مَعْقِل را دید به سوی بُریر بن حُضـیر حمله بُرد، و با بُریر گلاویز شـد، آنهـا سـاعتی بـا یکـدیگر مبارزه کردنـد، آنگاه بُریر روی سـینه رضـیّ نشـست! در این هنگام رضـیّ گفت: مددکاران و دفاع کنندگان ما کجا هستند؟

در این حـال کعب بن جـابر ازدی بـا نیزه به بُریر حمله کرد و نیزه را در پشت بُریر فرو بُرد وقـتی بُریر برخـورد سـرنیزه کعب را احساس کرد بر روی بـدن رضـیّ بن منقـذ عبـدی به زانو نشـست و بینی اش را با دنـدان فشـرده و گوشه اش را کَند، کعب بن جابر با نیزه اش به بریر زده و او را از روی عبدی به زمین افکند بطوری که سـر نیزه در پشت بریر فرو رفته بود، سـپس به سراغ بریر آمد و با شمشیرش به او ضربه زد و او را کشت. رحمت خدا بر او باد.((۱))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۱ و ۴۳۲، به نقل از أبی مخنف از یوسف بن یزید از عفیف بن زهیر بن أبی أخنس که از شهود قتل امام حسین(علیه السلام) بود.

عَمْرو بن قَرَظه انصاری از نزد حسین(علیه السلام) به میدان آمده در حالی که می گفت: گروه انصار می دانند که من با ضربه شمشیر خویش، ضربه جوانی که از دشمن روی گردان نیست، از حریم خانواده خویش حمایت خواهم کرد، و در رکاب حسین جگر گوشه و خانواده ام خواهم جنگید، مبارزه کرد و کشته شد رحمت خدا بر او باد.((۱))

ولی برادرش علی بن قَرظَه با عُمر بن سعد بود، فریاد زد: اِی حسین! اِی کذّابِ فرزند کذّاب! برادرم را فریب دادی و به قتل رسانده ای؟!

حسین(علیه السلام) فرمود: خداوند برادرت را گمراه نکرده است، بلکه برادرت را هدایت و تو را گمراه نموده است!

علی بن قرظه به امام(علیه السلام) گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را به قتل نرسانم و یا در جنگ با تو کشته نشوم! آنگاه بر امام(علیه السلام)حمله بُرد.

در این هنگام نافع بن هِلال مُرادی متعرضش شد و با نیزه او را زد بطوری که وی را بر زمین افکند، ولی همراهانش او را حمل کرده از میدان بردند و نجات دادند.((۲))

مردم بر هم می تاختند و با یکدیگر می جنگیدند و حرّ بن یزید ریاحی به سپاه عمر سعد حمله می کرد و به این گفته

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۴، از أبی مخنف از عبدالرحمن بن جندب.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۳۴، به نقل از ثابت بن هبیره.

تَمثُّل می جست: همچنـان بـا گودی گلو و سـینه اسـبم به قلب لشـگر می زنم تـا اینکه جـامه ای خونین بر تن کنم در حالی که گوشـها و پیشانی اسبش ضربت خورده، و خونش جاری شده بود، یزید بن سفیان تمیمی می گفت: والله اگر ببینم حرّ بن یزید به میدان آمده او را از پشت با نیزه می زنم!

حُصین بن تمیم وقتی دید حرّ به میدان آمد به یزید بن سفیان گفت: این هم حرّ بن یزیدی که انتظارش را می کشیدی!

یزید بن سفیان گفت: بله، بعد به طرف حرّ رفت و گفت: ای حرّ بن یزید! آیا می خواهی مبارزه کنی؟!

حُرّ گفت: بله می خواهم، بعد در مقابلش قرار گرفت، گویا جان یزید بن سفیان در دست حُرّ قرار گرفته بود. حرّ بدون درنگ به طرفش آمده او را کشت.((۱))

نافع بن هِلال مرادی جَمَلی در حال جنگ می گفت: من جَمَلی هستم من بر دین علی(علیه السلام) هستم.((۲))

مردی که مُزاحم بن حُریث خوانده می شد به طرف او آمد گفت: من بر دین عثمان هستم!

نافع گفت: تو بر دین شیطان هستی! سپس به او حمله برد

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۴، به نقل از أبی مخنف از زهیر بن نضر بن صالح عبسی.

۲- منشاء پیدایش و مفهوم اصطلاح دین علی و دین عثمان را پیشتر توضیح داده ایم.

و او را به قتل رسانیـد! اینجا بود که عَمْرو بن حجّاج زُبیـدی فریاد کشـید! آی احمق ها! می دانیـد با چه کسانی در حال جنگ هستیـد؟! آنها جنگجویان شـهر هسـتند. قومی هسـتند که آرزوی مرگ می کنند، هیچیک از شـما به تنهایی در مقابلشان ظاهر نشود، آنها اندکند و چیزی طول نمی کشد که از بین می روند، به طرفشان سنگ پرتاب کنید.

عمر بن سـعد گفت: راست گفتی، نظر شـما درست است لذا به مردم دسـتور الزامی داد و گفت کسی از شما به تنهایی با آنها مبارزه نکند.((۱))

شهادت مسلم بن عَوْسَجه

هنگامی که عبدالرحمن بجلی و مسلم بن عبدالله ضَبّابی از اصحاب عَمرو بن حجّاج، مسلم بن عَوْسَجه را کشتند یاران عمرو بن حجاج فریاد زدنـد: مسـلم بن عَوْسَجه أسـدی را کشتیم! بعد عَمْرو بن حجّاج و همراهانش برگشـتند و گرد و غبار فرو نشسـت ناگاه اصـحاب حسـین (علیه السـلام) دیدند مسـلم بن عوسـجه بر زمین افتاده است. حسین (علیه السلام) به طرف مسلم رفت او نفس های آخرش را می زد، فرمود: ای مسلم بن عَوْسجه پروردگارت تو را رحمت کند. «فمنهم من قضی نحبه و منهم من

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۵، به نقل از أبی مخنف از یحیی بن هانئ بن عروه و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۰۳، با کمی تغییر.

ینتظر و ما بدّلوا تبدیلا((۱))»، «برخی از آنان به عهد خویش وفا کرده و برخی به انتظار شـهادت نشسـته اند، و از عهد خویش دست برنداشته اند»

حبیب بن مُظاهر نزدیک مسـلم آمد و گفت: از دست رفتن تو برایم سخت است ای مسلم، مژده باد تو را به بهشت. مسلم هم با صدای ضعیف گفت: خدا شما را به خیر بشارت بدهد.

حبیب گفت: من می دانم که همین الآـن به شـما می پیونـدم وگرنه دوست داشـتم هر کاری را که وصـیت می کردی به خاطر پیوند خویشاوندی((۲)) و دیانتی که بین ماست برایت آنگونه که در خور شأن شماست انجام می دادم.

مسـلم با دسـتش به حسین(علیه السلام) اشاره کرد و به حبیب گفت: من شما را به او وصیت می کنم تا در کنارش کشته شوی یعنی تا پای مرگ حسین را رها نکنی.

حبیب گفت: به پروردگار کعبه قسم این کار را انجام خواهم داد.

چیزی نگذشت که مسلم روی دستهای یاران حسین(علیه السلام)جان سپرد. خدا رحمتش کند.

کنیز مسلم فریاد کشید: وای ای فرزند عوسجه! وای ای آقای من!((۳))

۱- احزاب / ۲۳.

۲- حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه هر دو از بنی أسد بودند فلذا با یکدیگر قرابت و فامیلی داشتند.

۳- تاریـخ طبری، ۵/۴۳۵ و ۴۳۶، ادامه خبر حسـین بن عقبه مرادی، همراه بـا انـدکی جابجـایی و ارشاد، ۲/۱۰۳، ۱۰۴، با کمی تغییر و حذف.

یورش شمر برای آتش زدن خیمه ها

در بین حمله کنندگان یکبار هم شمر بن ذی الجوشن دست به حمله برد، او با نیزه اش به خیمه حسین (علیه السلام) ضربه ای زد و فریاد کشید: برایم آتش بیاورید تا این خیمه را بر أهلش آتش بزنم!

زنان فریاد کشیدند و از خیمه خارج شدند! حسین(علیه السلام) با دیدن این صحنه فریاد کشید: آی پسر ذی الجوشن! تو آتش می خواهی تا خانه ام را بر خاندانم به آتش بکشانی؟! خدا تو را با آتش بسوزاند!((۱))

حُمید بن مسلم أزدی می گوید به شمر گفتم: سبحان الله! این کار به صلاح تو نیست مگر می خواهی گناه خودت را دو برابر بکنی، هم با عذاب الهی آتش آنها را عذاب نمایی و هم بچه ها و زنها را به قتل برسانی! والله أمیرت ، همین که مردها را بکشی، راضی می شود! دیگر لازم نیست خیمه ها را به آتش بکشی.

شَبَث بن رَبعی تمیمی آمد و گفت: ای شمر من نه سخنی بدتر از سخن تو و نه موضعگیری ای زشت تر از موضعگیری تو دیده ام. مگر تو آمدی زنها را بترسانی؟

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۸، ادامه خبر أیّوب بنِ مِشْرَح.

در این بین زُهیر بن قَین بـا ده نفر از یـارانش بر شـمر و یـارانش حمله برد و آنـان را از خیمه هـا عقب رانـد و خطرشـان را رفع نمود.

آنگاه لشـگر همگی به طرف یاران حسـین (علیه السـلام) روی آوردند در این زمان اصـحاب حسین (علیه السلام) یکی پس از دیگری کشـته می شدند هرگاه یک یا دو نفر از آنها به قتل می رسـیدند، کاستی شان آشـکار می شد، ولی چون سپاه عمر بن سعد زیاد بودند کشته هایشان به چشم نمی آمدند.((۱))

آمادگی برای نماز ظهر

وقتی أبوثُمامه عَمْرو بن عبدالله صاعدی آن وضع را دید به حسـین (علیه السـلام) گفت: یا أباعبدالله! جانم بفدایت، من می بینم اینها به شـما نزدیک شـده انـد، نه والله، شـما کشـته نخواهی شد مگر اینکه إن شاء الله من پیش رویتان به قتل برسم، امادوسـت دارم زمانی که پروردگارم را ملاقات می کنم این نمازی را که وقتش نزدیک شده خوانده باشم.

حسـین (علیه السـلام) سـرش را بلنـد کرد و فرمود: نمـاز را یاد کردی، خـدا شـما را از نمازگزاران و یادکننـدگان خویش قرار بدهد! آری،

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۸ و ۴۳۹، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد.

الآن اوّل وقت نماز است. آنگاه فرمود: از آنها بخواهید دست نگه دارند تا ما نماز بخوانیم.

حُصین بن تمیم گفت: نمازتان قبول نمی شود!

حبیب بن مُظاهر در پاسخش فرمود: آیا نمازِ خانـدان رسول الله(صـلی الله علیه وآله)پذیرفته نمی شود و نماز تو قبول می شود، ای اُلاغ؟!((۱))

شهادت حبیب بن مُظاهر

لـذا حُصـین بن تمیم تمیمی به طرف یـاران حسـین (علیه السـلام)حمله کرد، و حبیب بن مُظـاهر أسـدی برای جنگ با او بیرون رفت، ابتـدا حـبیب بـا شمشیر به صورت اسب حصـین کوفت و اسب یکبـاره دست هـایش را بلنـد کرد و حُصـین بزمین افتـاد. یارانش آمدند او را بلند کردند و نجات دادند.

حبیب با زبان شعر گفت:

من حبیبم و پـدرم مُظـاهر است، اسب سوار جنـگ و نبرد شـعلهورم، شـما در عِـدّه و عُـدّه فزونتریـد لیـک مـا از شـما باوفاتر و پایدارتریم. ما برهانی برتر داشته حقانیت مان آشکارتر است، از شما باتقواتریم و عذری برای کسی باقی نگذاشته ایم.

و باز به شعر می گفت:

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۹، ادامه خبر سلیمان بن أبی راشد.

سوگند می خورم اگر ما به تعداد شما یا نصف شما بودیم، گروه گروه پشت کرده می گریختند. ای بدترین قوم در حسب و نسب!

جنگ سختی کرد، مردی از بنی تمیم که بُدیل بن صُریم خوانده می شد، به طرفش حمله کرد و با نیزه به او زد که منجر به زمین افتادنش شد. حبیب رفت تا برخیزد که حُصین بن تمیمی با شمشیر بر سرش کوبید و حبیب بار دیگر به زمین افتاد آنگاه آن مرد تمیمی نزدش رفت و سرش را جدا نمود.((۱))کشته شدن حبیب حسین(علیه السلام) را در هم شکست; فرمود: جان خود و یارانم را به حساب خدا می گذارم.((۲))

شهادت حُرّ بن یزید ریاحی

حُرّ به میدان آمد و شروع به رجز خواندن کرد می گفت: من حُرّ مهمان نوازم که این لشگر انبوه را با شمشیر خواهم زد. این لشگر را به دفاع از کسی که در سرزمین مِنی و خَیف بوده می کوبم و به آنان ضربه می زنم و در این کار هیچ گونه ستمی به نظرم نمی رسد.

و همچنین به شعر می گفت: سوگند که من تا آنان را نکشم، کشته نخواهم شد. هرگز به آنان پشت نخواهم کرد امروز زخمی از آنان به پشت من نخواهد رسید. با شمشیرم به

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۹ و ۴۴۰، ادامه خبر سلیمان بن أبی راشد.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۴۰، به نقل از أبی مخنف از محمد بن قیس.

آنان ضربه ای بُرنده خواهم زد، در حالی که نه روی خود را برمی گردانم و نه خواهم ترسید. زُهیر بن قَین همراه حُرّ به میدان آمده بود، آن دو جنگ سختی بپا کردند، وقتی یکی از آن دو حمله می کرد و درگیری شدت می گرفت، دیگری یورش می برد و او را رهایی می داد. آن دو ساعتی به همین منوال جنگیدند، بعد پیاده نظام دشمن بر حُرّ بن یزید یورش بردند و حُرّ کشته شد. رحمت خدا بر او باد.((۱))

نماز ظهر

آنگاه حسین(علیه السلام) و یارانش نماز خوف((۲)) را به جماعت خواندند سعید بن عبدالله حنفی پیش روی حسین(علیه السلام)ایستاد، و هدف تیرهای دشمن قرار گرفت، از راست و چپ به او تیر می زدند، همچنان به او تیر می زدند و او پیش روی ابی عبدالله(علیه السلام)ایستاده بود تا اینکه آخر کار به زمین افتاد رحمت خدا بر او باد.((۳))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۰ و ۴۴۱، ادامه خبر محمد بن قیس.
۲- مقصود از نماز خوف آن است که در حال جنگ نیمی از رزمندگان یا بخشی از آنان رکعت اول امام جماعت را با جماعت و رکعت دوم را فوراً فرادی تمام می کنند و بجای سایر رزمندگان آنها برمی گردند و بقیه به رکعت دوم امام جماعت می رسند و رکعت دومشان را فوراً فرادی بانجام می رسانند و بجای خود برمی گردند، و به نظر می رسد رکوع و سجودشان نیز با ایماء و إشاره می باشد نه کامل.
۳- تاریخ طبری، ۵/۴۴۱، ادامه خبر محمد بن قیس و سبط ابن جوزی به اقامه نماز ظهر توسط امام(علیه السلام)، برای اصحابش به صورت نماز خوف اشاره کرده است. رک: تذکره الخواص، ۲۵۲، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل ابی مخنف.

شهادت زُهیر بن قَین

زُهیر بن قَین به میـدان آمده به شانه حسـین(علیه السـلام) زد و گفت: پابرجا باش من هنوز شـما را بر حق می دانم که از جانب خداونـد، هـدایت شـده اید هم هادی و هم مهدی هستید، امروز جَدَّت نبی خدا و حسن و علی مرتضـی و جعفر طیّار آن جوان شجاعی که خداوند به او دو بال داده و حمزه آن شیر خدا، آن شهید زنده را ملاقات خواهی کرد.

سپس نبرد سـختی بپـا کرد و به شـعر می گفت: من زُهیرم من زاده قینم، و با شمشـیر آنان را از حسـین دور می رانم. در نهایت کثیر بن عبدالله شِعبی و مهاجر بن أوس به او حمله بردند، و او را به قتل رساندند. رحمت خدا بر او باد.((۱))

شهادت نافع بن هِلال جَمَلی

نافع بن هِلال جَمَلی نام خودش را روی چوبه تیرش نوشته بود، لذا تیرهائی که پرتاب می کرد نشاندار بودند

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۱، ادامه خبر محمد بن قیس و سـبط ابن جوزی اشـعار زهیر را همراه با اندکی حذف و تغییر ذکر نموده است، رک: تذکره الخواص، ۲۵۲، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل أبی مخنف.

می گفت: «من جَمَلی هستم، بر دین علی هستم» دوازده تن از یاران عمر بن سعد را به قتل رساند.

ولی در نهایت خودش مجروح شد و بازوانش شکست، شمر بن ذی الجوشن با دار و دسته اش او را اسیر کرده به میان لشگر هدایت کرده و به عمر بن سعد رساندند، در حالی که خون از محاسنش جاری بود!

عمر بن سعد گفت: وای بر تو ، اِی نافع! چه چیز موجب شد که با خودت چنین بکنی؟!

نافع گفت: پروردگارم می داند چه نیّتی دارم، والله غیر از آنان که مجروح ساخته ام دوازده تن از شما را به قتل رسانده ام و از این مجاهده ام خود را ملامت نمی کنم. اگر ساعد و بازویی برایم می ماند نمی توانستید مرا اسیر کنید!

شمر به عمر بن سعد گفت: خدا سلامتت بدارد او را بکش!

عمر بن سعد گفت: اگر می خواهی تو بکش! شمر شمشیرش را از غلاف بیرون آورد.

نافع گفت: والله اگر از مسلمانان بودی برایت سنگین بود که خدا را در حالی که دستت به خون ما آلوده است ملاقات کنی! الحمدلله که مرگ ما را بدست های شروترین مخلوقاتش قرار داده! پس از این گفتار شمر او را کشت رحمت خدا بر او باد.((۱))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۱ و ۴۴۲، ادامه خبر محمد بن قیس.

شهادت دو برادر غِفاری

وقتی یاران حسین(علیه السلام) دیدند نمی توانند از حسین(علیه السلام) و خودشان دفاع کنند، در کشته شدنِ پیش روی حسین(علیه السلام) بر یکدیگر سبقت می گرفتند. عبدالله و عبدالرحمن فرزندان عزره از بنی غِفار جلو آمدند و گفتند: یا أباعبدالله! سلام بر تو. دشمن حلقه محاصره را تنگ تر کرده تا جائی که ما را تا کنار شما عقب رانده است، دوست داریم پیش رویتان کشته شویم و از شما محافظت کرده و دفاع کنیم، امام (علیه السلام) فرمود: مرحبا به شما، نزدیکم بیایید. آنها نزدیک آن حضرت رفته جنگ را آغاز کردند، یکی از آن دو به شعر می گفت: بنی غفار و بنی نزار و خِندف نیز می داند که ما، جماعت فاجران را با شمشیرهای تیز و برّان خواهیم زد. ای یاران با شمشیرها و نیزه های بلند از این آزادزادگان دفاع کنید. ((۱)) آنگاه جلوی حسین(علیه السلام) نبرد سختی کردند و به قتل رسیدند خدا رحمتشان کند.

شهادت دو جوان از بنی جابر

دو جوان جابری به نامهای سیف بن حارث بن سُرِیع و مالك بن عبد بن سُرِیع که پسرعموی یکدیگر و در عین حال برادران مادری بودند، در حالی که می گریستند نزد حسین(علیه السلام)آمدند.

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۲، ادامه خبر محمد بن قیس.

امام (علیه السلام) فرمود: برادرزاده هایم، چه چیز شما را به گریه انداخته است؟ امیدوارم بزودی چشمتان روشن شود. یعنی با شهادت چشمتان به نعمتهای سرای جاویدان روشن گردد.

گفتند: خدا ما را فدایت کند! نه والله برای خودمان گریه نمی کنیم، برای شما می گرییم، زیرا می بینیم در محاصره قرار گرفته ای و ما نمی توانیم از شما دفاع کنیم!

امام (علیه السلام) فرمود: خدا به شما به خاطر ناراحتی تان از محاصره شدن من و جانبازی تان در یاری رساندنم، بهترین پاداش متّقین را عنایت فرماید. بعد دو جوان جابری رو به میدان مبارزه به پیش رفتند و همچنان رویشان را به طرف امام حسین(علیه السلام) برمی گردانیدند. و می گفتند: السلام علیك یابن رسول اللّه.

حضرت فرمود: و علیکما السلام و رحمه اللّه، سپس رفتند و جنگیدند تا کشته شدند.((۱)) رحمت خدا بر آن دو باد.

شهادت حنظله بن أسعد شبامی

حنظله بن أسعد شبامی روبروی حسین (علیه السلام) ایستاد و فریاد زد:

«یا قَوْمِ إنّی أخاف عَلَیْکُمْ مِثْلَ یوم الْاَحْزابِ مِثْلَ دَأْبِ قوم نُوحِ و عاد و ثَمُودَ وَ الَّذینَ مِنْ بعدِهم، و ما اللّهُ یُرِیدُ ظلماً

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۲ و ۴۴۳، ادامه خبر محمد بن قیس.

للعباد، و یا قومِ إِنّی اَخافُ علیکم یومَ التَّناد، یومَ تولَّونَ مُدْبِرینَ مالَکُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ عاصِم، و مَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فما لَهُ مِنْ هاد»((۱))

«ای قوم من، برایتان از روز سخت گروههای مشرک بیمناک هستم، مثل سنت عذابی که در نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنان بوده اند، جریان پیدا کرد خداوند نمی خواهد به بندگان ستم روا دارد، ای قوم من برایتان از روز قیامت روزی که فریاد مردم بلند گردد می ترسم، روزی که از عذاب پشت کنید ولی از سوی خدا هیچ حافظی ندارید، و کسی را که خدا گمراه نماید هیچ راهنمایی نخواهد داشت» ای مردم حسین را نکشید که خدا شما را با عذاب از بین خواهد برد. «هر کس افترا پیشه کند نومید خواهد گردید.»

حسین (علیه السلام) فرمود: یابن أسعد! خدا رحمتت کند. آنها پیشتردعوتت را به حق و حقیقت نپذیرفته، و برای نابودی شما و یارانت بپا خاسته، و مستوجب عذاب شده اند چه رسد به حال، که دیگر برادران صالح شما را کشته اند، و کار از کار گذشته است .

حنظله گفت: راست می گویی، فدایت شوم! شما عالمتر و داناتر از من و در دعوت کردنشان به حق شایسته تری، آیا ما به سوی آخرت نمی رویم و به برادرانمان ملحق نمی شویم؟ هنوز وقتش نرسیده که بدانها ملحق گردیم؟

۱- غافر/ ۳۲ - ۳۰.

حضرت فرمود: برو به جایگاهی بهتر از دنیا و مافیها، برو به مُلکی که از بین رفتنی نیست.

حنظله گفت: السلام علیک یا أباعبداللّه، درود خدا بر شما و خاندانت، خدا ما را در بهشتش به یکدیگر بشناساند!

امام (علیه السلام) گفت: آمین، آمین.

آنگاه حنظله به میدان رفت و نبرد کرد تا اینکه به قتل رسید.((۱)) رحمت خدا بر او باد.

شهادت عابس بن أبی شبیب شاکری و غلامش، شوذب

عابس بن أبی شبیب همراه شوذب غلام بنی شاکر آمد و به غلامش گفت: شوذب! در دل چه داری؟ چه می خواهی بکنی؟

شوذب گفت: چه بکنم؟ در کنار شما، نزد پسر دختر رسول الله(صلی الله علیه وآله)می جنگم تا کشته شوم!

گفت: من هم چنین گمانی به تو داشته ام! حال که حاضر به دست برداشتن و رفتن نیستی، برای دفاع از أبی عبدالله به میدان برو تا خون تو را به حساب خدا بگذارد. همان طور که خون سایر یارانش را به حساب خدا واگذار نموده و من هم خون تو را بخدا واگذار نمایم، اگر الان کس دیگری همراه

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۳، به نقل از أبی مخنف از محمد بن قیس و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۰۵، با کمی حذف و تغییر.

من بود که نزد من نزدیکتر و عزیزتر از شما بود باز دوست می داشتم پیشاپیش من به میدان برود تا جانش را به خدا واگذار کنم((۱)) چرا که شایسته است. امروز هر چه می توانیم طلب أجر و پاداش کنیم، چونکه فردا روز حساب است و عملی در کار نخواهد بود.

شوذب جلو آمد و به حسین (علیه السلام) سلام کرد و گذشت، و جنگید و به قتل رسید. رحمت خدا بر او باد.

عابس بن أبی شبیب گفت: یا أباعبداللّه! در روی زمین و در دور و نزدیک، کسی عزیزتر و محبوب تر از شما نزد من نیست اگر می توانستم با چیزی عزیزتر از جان و خونم، ظلم و ستم و قتل را از شما دور کنم، انجام می دادم، السلام علیک یا أباعبداللّه، در پیشگاه خدا گواهی می دهم که من در راه تو و در راه پدرت بوده ام.

آنگاه در حالی که شمشیرش به زیر آویخته شده بود قدم زنان به سوی دشمن رفت.((۲))

ربیع بن تمیم هَمْدانی گفت: وقتی دیدم عابس در

۱- یعنی رنج و ناراحتی ای را که در پرتو کشته شدنش عایدم می شود برای رضای خدا تحمل کنم و به حساب خدا واگذار کنم.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۴۳ و ۴۴۴، ادامه خبر محمد بن قیس و شیخ مفید تنها سلام دادن شوذب به امام(علیه السلام) و شهادتش را با اندکی تفاوت دو عبارات ذکر کرده است، رک، ارشاد، ۲/۱۰۵.

حال آمـدن است او را شـناختم گفتم: ای مردم! این شـیر سـیاه است، این پسـر أبی شبیب است، کسـی از شـما تنها با او مبارزه نکند!

عابس پیوسته فریاد می زد؟! آیا کسی نیست تا با هم، تن به تن بجنگیم؟!

عمر بن سعد گفت: او را با سنگ باران به زانو درآورید!

از این رو از هر سو به سویش سنگ پرتاب کردند!

عابس وقتی این صـحنه را دیـد، زره و کلاهخُودش را انداخت و تنها با پیراهن به طرف مردم کوفه حمله برد، راوی گوید والله دیدم بیش از دویست تن از دشمنان را به عقب می راند.

سپس آنها از هر طرف سراغ او آمدند و عابس کشته شد.((۱)) رحمت خدا بر او باد.

شهادت یزید بن زیاد أبی شعثاء کِندی

یزید بن زیاد بن مهاصـر - یا ابوشـعثاء کندی - از کسانی بود که همراه عمر بن سعد به جنگ با حسین(علیه السلام) آمده بود، ولی وقتی عُبیدالله بن زیاد و اطرافیانش پیشنهادهای حسین (علیه

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۴، به نقـل از أبی مخنف از نمیر بن وَعله از مردی از بنی عبـد به نـام ربیع بن تمیم که خود شاهـد وقایع روز عاشورا بوده است.

السلام)را برای جلوگیری از جنگ نپذیرفتند به حسین(علیه السلام) پیوست و در کنار او به نبرد پرداخت، رجزی که او آن روز می خواند این بود: من یزیدم، پدرم مهاصر است، از شیری که در بیشه خفته است دلیرترم، یعنی از فرط نیرومندی به اطرافم بی اعتنایم.

پروردگارا من یاور حسینم، عمر بن سعد را ترک گفته به سوی حسین هجرت نموده ام!

او تیرانداز بود. از این رو پیش روی حسین(علیه السلام) روی زانوهایش نشست و یکصد عدد تیر پرتاب کرد، که تنها پنج عدد از آنها سقوط کرد، هر تیری که می افکند می گفت: من پسر بَهْدَله، سواران عرجله ام،((۱)) حسین (علیه السلام) دعا کرد و فرمود: خدایاتیرش را به هدف برسان، و پاداش او را بهشت قرار بده. آنگاه جنگید تا اینکه به قتل رسید.((۲)) رحمت خدا بر او باد.

شهادت سُوید خثعمی و بشیر حضرمی

آخرین نفرات از اصحاب حسین (علیه السلام) که در کنار آن حضرت باقی مانده بودند: سُوید بن عَمْرو بن أبی مُطاع

۱- روز عرجله، روز جنگی مربوط به قوم بهدله قبیله ای از قبائل کِنده از قوم او بوده. که در آن پیروز شده بوده اند و برایشان نام آور شده بود، لذا به آن افتخار و مباهات می کردند، و افتخار به چنین روزهائی از جنگ های جاهلی در اسلام قطعاً مکروه است - اگر حرام نباشد - مگر در حال جنگ که افتخار برای حماسه و خونگرمی استثناء شده است، به کتاب های جهاد مراجعه شود، و در همینجا همینکه امام معصوم حسین (علیه السلام) حاضر و ناظر بوده و نهی ننموده متضمن تجویز آن خواهد بود.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۴۵ و ۴۴۶، به نقل از أبی مخنف از فُضیل بن خدیج کندی، همراه با کمی جابجایی.

خَثْعَمی((۱)) و بَشیر بن عَمْرو حَضْرَمی((۲)) بودند.

أمّا بشیر پیش رفت و جنگید تا اینکه کشته شد. خدا رحمتش کند، ولی سوید به میدان رفت و پس از مبارزه مجروح شد و در بین کشته ها به زمین افتاد ولی وقتی که حسین (علیه السلام) کشته شد و صدای قُتِل الحسین حسین کشته شد از دشمنان به گوشش رسید، به هوش آمد و در حالی که شمشیرش را برده بودند، با کاردی که همراه داشت، ساعتی جنگید تا اینکه سرانجام به دست زید بن رُقاد جَنَبی و عُروه بن بطار تَغْلِبی به قتل رسید، وی در میان یاران حسین(علیه السلام)آخرین کسی بوده که پس از کشته شدن همه یاران به قتل رسید.((۳))

شهادت علی بن حسین(علیه السلام) علی اکبر

اولین کسی که از میان فرزندان أبی طالب آن روز کشته شد، علی اکبر فرزند حسین بن علی (علیه السلام) بود. مادرش لیلی دختر أبی مُرّه بن عُروهَ بن مسعود ثَقَفی بود. علی اکبرحمله به سپاه دشمن را آغاز کرد و در آن حال با شعر می گفت:

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۶، به نقل از أبی مخنف از زهیر بن عبدالرحمن بن زهیر خثعمی.

۲- رک: تاریخ طبری، ۵/۴۴۴، به نقل از أبی مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحّاک بن عبدالله مِشرَقیّ.

۳- تاریخ طبری، ۵/۴۵۳/ به نقل از أبی مخنف از زهیر بن عبدالرحمن خثعمی، با کمی تغییر.

من علی بن حسین بن علی هستم، به پروردگار خانه کعبه قسم، که ما به جانشینی پیامبر از دیگران سزاوارتریم، بخدا قسم، آن زنازاده نخواهد توانست بر ما حکومت کند. پس از آنکه چندین بار به دشمن حمله برد و این اشعار را تکرار کرد، مُرّةَ بن مُنقذ بن نُعمان عَبْدِی وی را دید، گفت: همه گناهان عرب به پای من، اگر این بار این نوجوان از کنارم بگذرد و همان عمل گذشته را تکرار کند و پدرش را به عزایش ننشانم!

بنابر این این بار که علی اکبر از میدان می گذشت و با شمشیرش به مردم حمله می برد مُرّه بن مُنقذ با وی درگیر شد و با نیزه او را زد، علی اکبر به زمین افتاد مردم دورش را گرفته با شمشیرهایشان او را قطعه قطعه کردند.((۱))

حسین (علیه السلام) بالای سرش آمد، در حالی که می فرمود: خدا بکشد ملّتی را که تو را کشت، ای پسرم! چه چیز آنها را به جسارت در برابر خدای رحمان و هتک حرمت رسول الله(صلی الله علیه وآله)واداشته! بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگی دنیا. در همین حال زنی با شتاب به میدان آمده در حالی که فریاد می کشید:

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۶، به نقل از زهیر بن عبدالرحمن بن زهیر خثعمی و ارشاد، ۲/۱۰۶، با کمی تغییر و حذف و مقاتل الطالبین، ۷۶، به نقل از مدائنی از أبی مخنف از عبدالرحمن بن یزید بن جابر از حمید بن مسلم و به نقل از عمر بن سعد بصری از أبی مخنف از زهیر بن عبدالله خثعمی، با کمی تغییر.

آی برادرم! آی برادرزاده ام! خود را روی بدن علی اکبر انداخت! حسین (علیه السلام) نزدش آمده، دستش را گرفته به خیمه بازگرداند، و نزد جوانانش آمد، فرمود: برادرتان را حمل کنید، آنها علی اکبر را از جایی که بر زمین افتاده بود برداشتند و پیشاپیش خیمه ای که جلویش می جنگیدند قرار دادند.((۱))

شهادت قاسم بن حسن(علیه السلام)

حُمید بن مسلم می گوید: نوجوانی که صورتش مانند پاره ماه بود به سوی ما آمد، وی شمشیری در دست، و پیراهن و لباس پائین تنه بر تن، نعلینی در پا داشت که بند یکی از آن دو قطع شده بود، فراموش نمی کنم که آن بند، بندِ پای چپ بود.

عَمْرو بن سَعْد بن نُفَیل اَزْدی به من گفت: بخدا قسم بر او حمله سختی خواهم کرد! به وی گفتم: سبحان الله! از این عمل چه قصد کرده ای! همانهایی که می بینی او را احاطه کرده اند بجای تو از عهده اش برمی آیند; ولی، وی گفت: بخدا قسم حتماً به او حمله خواهم کرد! لذا به قاسم حمله برد، و تا زمانی که سرش را با شمشیر کوبید، دست برنداشت، در این هنگام

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۶ و ۴۴۷، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حمید بن مسلم أزدی با کمی تفاوت و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۰۶ و ۱۰۷، با اندکی تغییر و مقاتل الطالبین، ۷۶ و ۷۷، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن راشد از حمید بن مسلم، با اندکی تغییر.

نوجوان با صورت به زمین افتاد و گفت: آی عمو!

حسین(علیه السلام) مثل باز شکاری ظاهر شد، و مانند شیر خشمگین به سویشان یورش برد و عمرو را با شمشیر زد، عمرو برای جلوگیری از ضربه، ساعدش را جلو آورد، ولی شمشیر دستش را از آرنج برید، و در همین جا اسب ها جولان داده او را لگدمال کردند به طوری که مُرد.

گرد و غبار برطرف شد، حسین(علیه السلام) بالای سر نوجوان ایستاده بود، در حالی که نوجوان با پاهایش خاک را بهم می زد، حسین(علیه السلام) می گفت: دور باشند ملّتی که تو را کشتند، ملّتی که جدّ تو روز قیامت دشمنشان خواهد بود، بخدا برای عمویت سنگین است که او را بخوانی ولی جوابت را ندهد، یا جواب بدهد ولی سودی به حالت نداشته باشد. بخدا این صدایی است که خون خواهان فراوانی داشته اما اکنون یارانش کم شده اند.((۱))

آنگاه او را برداشت، گویا همین الآن می بینیم که پاهای آن نوجوان بر زمین خط می کشید و حسین(علیه السلام) سینه او را بر سینه خویش قرار داده بود، و او را آورد تا کنار فرزندش علی بن حسین علی أکبر نهاد و اهل بیت حسین (علیه السلام) در اطرافش بودند. پرسیدم آن نوجوان کیست؟ گفته شد: او قاسم بن حسن

۱- یعنی ای قاسم این فریاد و استغاثه تو در میان بنی هاشم فریادرس و مددکار فراوانی دارد، بنی هاشم همگی خونخواه خون تو هستند تو تنها نیستی، ولی اکنون در این صحرا ما یار نداریم و تنهاییم لذا کسی نیست تا بفریادت برسد و تو را از چنگ دشمن نجات دهد.

بن علی بن أبی طالب است.((۱))

شهادت برادران عباس بن علی(علیه السلام)

بعد عباس بن علی به برادران مادریش – عبدالله و جعفر و عثمان – گفت: ای فرزندان مادرم، شما پیشتر به میدان بروید، تا برایتان عزاداری کنم چرا که فرزند ندارید تا به عزایتان بنشینند.

در نتیجه برادرانش همین عمل را انجام داده و پیشتر به میدان رفتند و به سختی مشغول جنگ شدند تا اینکه به قتل رسیدند.((۲)) خدا آنان را رحمت کند.

شهادت حضرت عباس بن علی(علیه السلام)

طبری مقتل عباس بن علی(علیه السلام) را ذکر نکرده است. لذا ما آن را از کتاب ارشاد شیخ مفید(قدس سره) از قول حُمید بن مسلم نقل می کنیم، حُمید گوید: تشنگی حسین(علیه السلام)شدت یافته

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۷ و ۴۴۸، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، ۲/۱۰۷ و ۱۰۸، به نقل از حمید بن مسلم، با اندکی تغییر.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۴۸ و ۴۴۹، به نقل از أبی مخنف از عقبه بن بشیر أسدی از أبوجعفر محمد بن علی بن حسین (علیه السلام) و شیخ مفید این خبر را با ذکر جزئیات شهادت برادران حضرت عباس ذکر نموده است، رک: ارشاد: ۲/۱۰۹.

بود از اینرو قصـد فرات را نمود و در حـالی که برادرش عبـاس پیش رویش حرکت می کرد، بالای آبگیره((۱)) فرات رفت; در همین حال سپاه ابن سـعد - که لعنت خدا بر او باد - به او حمله ور شد، و مردی از بنی دارم از میانشان به آنها گفت: وای بر شما بین او و فرات حائل شوید، و اجازه ندهید حسین به آب دست پیدا کند.

در این حال حسین(علیه السلام) فرمود: (اللهمَّ أَظْمِئْهُ!) بارالها او را به تشنگی گرفتار کن. مرد دارمی خشمگین گردیده و تیری به سوی او پرتاب کرد و آن را در چانه اش نشاند، حسـین(علیه السـلام) تیر را بیرون کشـیده و دسـتش را زیر چانه اش گرفت، کف دو دسـتش پر از خون شده، آن را ریخت و فرمود: اللهمّ إنّی أشکُو إلیک ما یُفعَلُ بِابن بِنْتِ نبیِّک!) خدایا از آنچه با پسر دختر پیامبرت رفتار می شود نزد تو شکایت می کنم.

آنگـاه در حـالی که تشـنگی اش بیشـتر شـده بـود به جایگـاهش بـازگشت. این در حـالی بود که سـپاه عمر بن سـعد عبـاس را محاصـره کرده و بین او و حسین فاصله انداخته بودند به طوری که عباس از آن پس به تنهایی با آنها می جنگید تا کشته شد - رضوان خدا بر او باد.

عباس بعد از این که زخمهای فراوانی بر او وارد

۱- مقصود از آبگیره فرات همان دیواره و یا سدّی می باشد که بین رود فرات و زمین های اطراف حائل بوده است.

گردیـده، به طوری که از پای در آمـده و توان حرکت نـداشت، به دست زید بن وَرْقاء حنفی و حکیم بن طُفَیل سِنْبِسیّ به قتل رسید.((۱))

شهادت عبدالله، شیرخوار ابی عبدالله (علیه السلام)

در حـالی کـه حسـین (علیـه السـلام) نشسـته بـود فرزنـد کـوچکش را نزدش آوردنـد، بچـه شـیرخوار یـا کمی بزرگـتر از شیرخوارعبـدالله بن حسـین بود، حضـرت او را در دامن خویش نشاند،((۲)) در همـان حال که در دامنش بود شخصـی از بنی أسد به نام حَرْمَلَه بن کاهِل یا هانی بن ثُبیت حَضْرمی تیری به سویش پرتاب کرده گلویش را برید، حسین(علیه السلام) خونش را گرفت، و وقتی کف دسـتش پُر شد خون را روی زمین ریخت و گفت، پروردگارم اگر نصرت آسمانی ات را از ما برداشته ای آن را مقدّمه خیر قرار بده و انتقاممان را از این گروه ظالم بگیر!((۳))

۱- شـیخ مفیـد، محمـد بن محمـد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹ و ۱۱۰، طبری از قول قـاسم بن أصـبغ بن نبـاته جریـان حمله امـام حسـین(علیه السـلام) به سوی فرات و اصابت تیر به چانه آن حضـرت را نقل نموده است ولی ذکری از شهادت حضرت عباس نکرده است.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۴۸، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حمید بن مسلم، با اندکی جابجایی.

۳- تاریـخ طبری، ۵/۴۴۸، به نقـل از أبی مخنـف از عقبه بن بشـیر أسـدی از ابوجعفر محمـد بن علی بن حسـین(علیه السـلام)و ارشاد، ۲/۱۰۸، با اندکی تغییر.

مبارزه و شهادت امام حسین(علیه السلام)

وقتی حسین(علیه السلام) در میان سه یا چهار گروه باقی ماند، شلوار راه راه یمنی ای را که رنگهای روشنش چشم را خیره می کرد خواست، آن را برداشت و جای جایش را شکافت، تا از تنش غارت نکنند.((۱)) مدت زیادی از روز را صبر کرد، هرگاه فردی از سپاه دشمن به او می رسید برمی گشت و پرهیز می کرد از اینکه مسئولیت قتل حسین(علیه السلام) را بر عهده بگیرد و گناه بزرگ کشتن امام(علیه السلام) بر گردن او بیفتد!

تا اینکه مالك بن نُسَیر بَدّی کندی مقابلش آمد، با شمشیر بر سر حسین(علیه السلام) کوبید، به طوری که کلاه خزی که امام(علیه السلام)بر سر نهاده بود قطع شد و شمشیر بر سرش اصابت کرد و خونش را جاری ساخت، کلاه پر از خون شد، حسین(علیه السلام) به او فرمود: امیدوارم با این دست، هرگز نخوری و نیاشامی، و خدا تو را با ظالمین محشور کند!

آنگاه حضرت آن زره را انداخت و کلاهی خواست، کلاه را پوشید و رویش عمامه بست.((۲)) یعنی روی کلاه با پارچه

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۱، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حمید بن مسلم.
۲- تاریخ طبری، ۵/۴۴۸، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حُمید بن مسلم و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۱۰، با کمی تغییر.

پشمی ابریشمی سیاه عمامه بست((۱)) و پیراهنی یا لبّاده ای از خزّ بر تن کرد، و محاسنش را با وسمه خضاب نمود. او مانند سوار جنگجو و شجاع می جنگید، و خود را از شکار شدن رهایی می داد و از نقطه ضعف های دشمن بر علیه او استفاده می کرد.((۲))

شَمربن ذی الجوشن همراه قریب به ده نفر از مردان جنگی أهل کوفه مقابل خیمه حسین(علیه السلام) - جائی که بار و بُنه و زن و فرزند آن حضرت در آن بودند - آمد و حسین(علیه السلام) به طرف خیمه حرکت کرد، از این رو شمر و همراهانش به طرف حضرت آمده بین ایشان و خیمه اش حایل شدند.

حسین(علیه السلام) فرمود: وای بر شما! اگر دین ندارید، و از روز بازگشت نمی هراسید لااقل در کار دنیایتان آزادمرد و بزرگ زاده باشید! جلوی مردان پست و افراد جاهل تان را از تجاوز به خانه و کاشانه و اهل بیتم بگیرید.

شَمر بن ذی الجوشن گفت: این را به خاطر تو انجام می دهیم ای پسر فاطمه! و با مردان جنگی به سوی حسین(علیه السلام) رفت، حسین(علیه السلام) به طرفشان حمله می برد و آنها از دورش

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۲، به نقل از أبی مخنف از حجّاج از عبدالله بن عمّار بن عبد یغوث بارقیّ، با کمی تغییر و رک: همین صفحه، به نقل از أبی مخنف از صقعب بن زهیر از حُمید بن مسلم.
۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۲، به نقل از أبی مخنف از صقعب بن زهیر از حمید بن مسلم.

پخش می شدند.((۱))

عبـدالله بن عَمّار بارقی می گویـد: مردان جنگی چه آنها که طرف راست حسـین(علیه السـلام) بوده و چه آنها که طرف چپش قرار داشـتند به طرفش حمله بردنـد. حسـین(علیه السـلام) به سوی کسانی که سـمت راسـتش بودند حمله کرد بطوری که آنها ترسیدند و عقب نشستند، بعد به کسانی که سمت چپش بودند حمله برد و آنها نیز به هراس افتادند، بخدا هرگز مجروحی را - که فرزند و خانواده و یارانش کشـته شده باشـند - به قوّت قلب و آرام دلی و جرأت او ندیده ام. بخدا چه قبل از حسـین و چه بعــد از او ماننــدش را ندیـده ام! مردان جنگی ماننـد گریختـن گلـه بُزی کـه گرگ در آن حملـه کنـد از راسـت و چپش می گریختند!

عُمربن سـعد به حسین(علیه السلام) نزدیک شده بود در این هنگام زینب دختر فاطمه(س)، خواهر حسین(علیه السلام) از خیمه گاه بیرون آمد و گفت: ای عمر بن سعد! آیا أباعبدالله کشته می شود و تو نظاره می کنی!

عمر بن سعد صورتش را از زینب (س) برگرداند گویا همین الآن اشکهای عمر را می بینم که روی گونه ها و محاسنش جاری است.((۲))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۰، به نقل از أبی مخنف.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۲، به نقل از أبی مخنف از حجّاج از عبداله بن عمّار بن عبد یغوث بارقی و ارشاد شـیخ مفید، ۲/۱۱۱، با کمی تغییر.

و حسین(علیه السلام) در حالی که بر دشمن حمله می کرد می فرمود: آیا یکدیگر را برای کشتن من تشویق می کنید; والله بعد از من بنده ای از بندگان خدا را نخواهید کشت که به اندازه کشتن من برایتان اسفناکتر و ناراحت کننده تر باشد! بخدا قسم امیدوارم خدا مرا به خاطر اهانت شما نسبت به من گرامی بدارد و انتقام مرا بی آنکه بفهمید از شما بگیرد. والله اگر مرا بکشید خدا درگیری و گرفتاری و خونریزیتان را بین خودتان خواهد افکند، و تا عذاب دردناک را بر شما نیفزاید شما را رها نخواهد کرد.((۱))

آنگاه شَمر بن ذی الجوشن با تعدادی از مردان جنگی به سوی حسین (علیه السلام) آمد که سنان بن أنس نَخَعی، و خَوْلِیّ بن یزید أصبحی و صالح بن وهب یَزَنی، و قَشْعَم بن عَمْرو جُعُفی و عبدالرحمن جُعُفی در میانشان بودند، و شَمر بن ذی الجوشن آنان را تحریک می کرد تا بر امام (علیه السلام) حملهور شوند، در نتیجه حسین(علیه السلام) را محاصره کردند!((۲))

نوجوانی از اهل بیت حسین(علیه السلام) به سوی آن حضرت آمد

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۲، به نقل از أبی مخنف از صقعب بن زهیر از حُمید بن مسلم.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۰، به نقل از أبی مخنف.

حسین(علیه السلام) به خواهرش زینب دختر علی(علیه السلام) گفت: او را نگه دار. خواهرش زینب دختر علی(علیه السلام)آن نوجوان را گرفت تا نگه دارد و نگذارد به میدان برود، ولی نوجوان نپذیرفت و آمد تا به حسین (علیه السلام) کمک کند. در این حین بَحْر بن کَعْب با شمشیر به سوی حسین (علیه السلام) حملهور شد، آن نوجوان گفت: آی پسر خبیث! آیا عمویم را می کشی؟! بَحْر بن کَعْب با شمشیر به او ضربه زد، نوجوان با دستش خواست جلوی ضربه شمشیر را بگیرد که شمشیر دستش را تا پوست قطع کرد و دستش آویزان شد، فریاد زد: آی مادرم!

حسین(علیه السلام) او را گرفت و به سینه اش چسبانید، و فرمود: فرزند برادرم! بر آنچه به سرت آمده صبر کن، و آن را خیر به حساب آور، خدا تو را به پدران صالحت، به رسول الله و علی بن ابی طالب و حمزه و حسن بن علی صلّی الله علیهم اجمعین ملحق خواهد کرد.((۱))

بارالها باران آسمانی ات را از آنان باز دار، و آنان را از برکات زمینی ات محروم ساز، خداوندا اگر مقدّر کرده ای که آنان را تا مدتی از نعمت هایت بهره مند سازی در میانشان تفرقه و جدایی بینداز، و آنان را به سیر در نیمه راههای بی راهه

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۰ و ۴۵۱، سند پیشین و ارشاد، ۲/۱۱۰، با کمی تغییر و مقاتل الطالبین، ۷۷، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حُمید بن مسلم، با اندکی تغییر.

وادار، آنـان را حزب حزب کرده، در دسـته های مختلف با گرایشـهای مختلف قرار دِه و والیانشان را از آنان خشـنود مگردان، چرا که آنان ما را دعوت کرده بودند تا یاریمان کنند ولی بر ما ستم روا داشته ما را کشتند!((۱))

حسـین(علیه السـلام) مدت زیادی از روز را مَکْث کرد، در این مدت اگر مردم می خواسـتند او را بکشـند می کشـتند، ولی از کشـتنش پرهیز کرده برخی به برخی دیگر واگذار می کردند، و این دسـته دوست داشت دسته دیگر بجایشان این کار را انجام بدهد.

شَمر در میان مردم فریاد زد: وای بر شـما! چرا به این مرد نگاه می کنیـد! او را بکشـید! مادرتان به عزایتان بنشـیند! سـپس از هر سو به حسین(علیه السلام) حملهور شد.((۲))

سپس زُرعه بن شـریک تمیمی به کفِ دست چپ و گردن آن حضـرت ضـربه زد، بطوری که حسـین(علیه السلام) با سختی و مشقت برمی خاست و دوباره با صورت مبارکش بر زمین می افتاد در آن حال سنان بن أنس نَخَعی به سویش حمله کرد و با

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۱، به نقـل از أبی مخنف از سـلیمان بن أبی راشـد از حُمیـد بن مسـلم و ارشاد، ۲/۱۱۰ و ۱۱۱، با کمی تغییر.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۲ و ۴۵۳، به نقل از أبی مخنف از صقعب بن زهیر از حمید بن مسلم و شیخ مفید تنها گفته شمر لعنه الله را نقل کرده است رک: ارشاد، ۲/۱۱۲.

نیزه به او زد امام(علیه السلام) به زمین افتاد((۱)) و پیوسته وقتی کسی به حسین(علیه السلام) نزدیک می شد سنان بن أنس از ترس اینکه سر حسین(علیه السلام) به دستش نیفتد بر او حمله می کرد تا اینکه بالاخره به نزد آن حضرت فرود آمد و گلوی مبارکش را برید و سر مبارکش را جدا کرد. و آن را به خَولیّ بن یزید أصبحیواگذار نمود.((۲))

هر آنچه بر تن حسین(علیه السلام) بود غارت گردید، قیس ابن أشعث،((۳)) قطیفه امام(علیه السلام) را گرفت،((۴)) و اسحاق بن حَیْوه حضرمی،

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۲ و ۴۵۳، ادامه خبر حمید بن مسلم، همراه با اندکی تفاوت و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۱۲، با کمی تغییر.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۳، به نقل از أبی مخنف از جعفر بن محمد بن علی(علیه السلام) امام صادق(علیه السلام) و سبط ابن جوزی مسئله سپردن سر امام(علیه السلام)به خولی را ذکر کرده است، رک: تذکره الخواص، ص ۲۵۶.

۳- قیس بن أشعث کسی بود که خود برای امام حسین(علیه السلام) دعوت نامه فرستاده بود از این رو امام(علیه السلام)در خطبه صبح عاشورا او را بیاد نامه اش انداخته و به وی فرموده بود آی قیس بن اشعث مگر شما نبودی که برایم نوشتی،... رک: اولین خطبه امام(علیه السلام) در صبح عاشورا.

۴- تاریخ طبری، آدرس و سند پیشین و سبط ابن جوزی گرفتن قطیفه حضرت توسط قیس بن اشعث را نقل کرده است، رک: تذکره الخواص، ۲۵۳، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل أبی مخنف.

پیراهن حسین(علیه السلام) را به غارت برد،((۱)) و شمشیرش را مردی از بنی نهشل برداشت، و نعل سیاهش را أودی گرفت و بحر بن کعب شلوارهای حضرت را برداشته((۲)) امام(علیه السلام) را برهنه رها نمود.((۳)) لعنت خدا بر آنان باد.

غارت خیمه ها

مردم بر زنان حسین (علیه السلام) و اموال و اجناسش روی آوردند، وَرَس((۴)) و لباسهای فاخر((۵)) و شترهایشان را به غارت بردند، بر سر پیراهن زنان کشمکش می شد تا اینکه زنان

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۵، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حمید بن مسلم، با کمی جابجایی و رک: تذکره الخواص، ۲۵۳.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۳، به نقل از أبی مخنف از جعفر بن محمد بن علی]امام صادق (علیه السلام)[و رک: تذکره الخواص، ۲۵۳.

۳- تاریخ طبری، ۵/۴۵۱، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حمید بن مسلم و رک: تذکره الخواص، ۲۵۳.

۴- گیاهی مانند کنجد زرد رنگ که از آن برای زرد کردن استفاده می شود و از آن زعفران پدید می آید.

۵- ورس و لباسهای فاخر اشیائی بود که توسط یک کاروان از یمن برای یزید فرستاده می شد و حضرت پس از خروج از مکه به کوفه با این کاروان برخورد کرد و اموالش را ضبط نمود. رک: منازل بین راه / منزل تنعیم.

مغلوب می شدند و پیراهنشان بُرده می شد!((۱))

مردان به سنان بن أنس گفتند: آیا حسین بن علی، پسر فاطمه دختر رسول(صلی الله علیه وآله)را کشته ای؟! بزرگترین مرد عرب در شرافت و بزرگی را به قتل رسانده ای؟!

حسین (علیه السلام)نزد آنان آمد تا دستشان را از پادشاهی شان قطع کند، پس تو ای سنان، ای کسی که چنین فردی را کشتی نزد فرماندهانت برو و پاداش خود را از آنان بخواه! که اگر خزانه های اموالشان را بپاس کشتن حسین به تو بدهند کم است!

سنان که قدری دیوانه و مجنون بود بر اسب سوار شد و نزدیک درِ خیمه عمر بن سعد ایستاد و با صدای بلند فریاد بَرآورد: جُوال مرا از سیم و زر پُر کن که من آن پادشاه دربان دار را کشته ام، کسی را کشته ام که اگر نَسَبَش یاد شود بهترین مردم از لحاظ پدر و مادر است!

عمر بن سعد گفت: او را نزدم بیاورید، وقتی سنان به خیمه عمر بن سعد وارد شد عمر چوبدستی خود را به سویش پرت کرد و گفت: آی مجنون! شهادت می دهم که تو مجنونی و هرگز سالم نشده ای، با کدام جرأت چنین سخنی می گویی؟

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۳، به نقل از أبی مخنف از جعفر بن محمد بن علی(علیه السلام).

والله اگر ابن زیاد این را می شنید گردنت را قطع می کرد!((۱))

در این هنگام شَمر بن ذی الجوشن با مردان جنگیِ همراهش به اموال حسین(علیه السلام) حمله بردند و به علیّ بن حسینِ کوچکتر امام زین العابدین(علیه السلام) رسیدند، آن حضرت مریض بود و روی فرشش دراز کشیده بود و رجّاله ها در کنارش می آمدند و می گفتند: آیا او را نمی کشیم؟! حُمید بن مسلم می گوید: گفتم: سبحان الله! آیا بچه ها را بکشیم؟! این بچه است! تا اینکه عمر بن سعد آمد، گفت: آی، احدی متعرض این نوجوان مریض نشود، و کسی داخل چادر خیمه این زنها نگردد، و کسی که از اجناسشان چیزی برداشته به آنان برگرداند، ولی کسی چیزی را برنگرداند.((۲))

عمربن سعد، عُقبه بن سَمعان غلام امام را دستگیر کرد و به او گفت: تو کیستی؟! عُقبه گفت: من بنده زرخرید هستم، لذا وی را آزاد کرد، غیر از عُقبه أحدی از اصحاب حسین (علیه السلام)نجات نیافت.((۳))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۴، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حُمید بن مسلم.

۲- تاریخ طبری، آدرس و سند پیشین و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۱۲ و ۱۱۳، با کمی تغییر.

۳- تاریخ طبری، آدرس و سند پیشین.

اسب تازی بر بدن سیدالشهداء(علیه السلام)

سپس عمربن سعد در میان یارانش فریاد زد: چه کسی داوطلب می شود با اسبش حسین را لگدمال کند! بر حسین اسب بتازاند؟! ده نفر قبول کردند. از جمله: اسحاق بن حَیْوه حَضرمی، و احبش بن مِرثَد حَضْرمی، آنها آمدند و بدن حسین(علیه السلام) را با اسب هایشان لگدمال کردند، بطوری که پشت و سینه اش را خُرد کردند.((۱)) و عمر بن سعد بر کشته های اصحابش نماز خواند و آنان را دفن کرد. و سر امام (علیه السلام) را همان روز، همراه خَوْلِیّ بن یزید برای عبیدالله بن زیاد فرستاد. ابتدا خَوْلیّ به کاخ دارالاماره رفت، دید درِ قصر بسته است، از این رو به منزل خودش رفت و سر حسین (علیه السلام) را زیر قدح بزرگی نهاد.((۲))

بردن اهل بیت به کوفه

عُمر بن سعد آن روز و فردایش در کربلا اقامت کرد.((۳)) و

۱- تاریخ طبری، آدرس و سند پیشین و ارشاد، ۲/۱۱۳، با کمی تغییر.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۵، سند پیشین، سپس طبری از قول همسر خولی می نویسد: وقتی صبح فردا فرا رسید خولی با سر حسین (علیه السلام) نزد عبیدالله بن زیاد رفت. رک: تاریخ طبری، ۵/۴۵۵، به نقل از هشام از پدرش از نوار دختر مالك همسر خولی.

۳- این خبر را از أبی مخنف نقل نکرده بلکه از طریق هشام از پدرش از نوار بنت مالك نقل کرده است، رک: تاریخ طبری، ۵/۴۵۵.

بقیّه سرهای شهداء را با شتاب جمع کرد و آنگاه هفتاد و دو سر را همراه شَمر بن ذی الجوشن و قَیس بن اَشْعَث و عَمْرو بن حَجّاج و عزره بن قَیس((۱)) پیش فرستاد آنها رفتند و با سرها بر عُبیدالله بن زیاد وارد شدند.((۲))

آنگاه عُمر بن سعد به حُمید بن بُکیر احمری دستور داد تا در میان مردم حرکت به سوی کوفه را اعلام نماید. عُمر، دختران و خواهران حسین و بچه هایی که بودند و علی بن حسین را با همان حال بیماری برداشت و با خود بُرد.((۳))

قُرّه بن قَیس تمیمی می گوید: فراموش نمی کنم هنگامی را که زینب دختر فاطمه از کنار قتله گاهِ برادرش می گذشت، در حالی که می گفت: یا محمداه! یا محمداه! ملائکه آسمان بر تو درود می فرستند، این همان حسین است زیر

۱- این سه نفر کسانی بودند که به عنوان اشراف کوفه برای حسین(علیه السلام)دعوت نامه فرستادند و گفتند بستانها سرسبز شده، میوه ها رسیده و نهرها لبریز گردیده، اگر مایلی در میان سپاهی که برایت ترتیب یافته قدم بگذار.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۶، به نقل از أبی مخنف از أبوزهیر عبسیّ از قرّه بن قیس تمیمی ولی سبط ابن جوزی تعداد سرهای شهدا را نود و دو سر ذکر نموده است. رک: تذکره الخواص، ۲۵۶، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل أبی مخنف.

۳- طبری این قسمت را از زبان همسر خولی نقل نموده است، رک: تاریخ طبری، ۵/۴۵۵، به نقل از هشام از پدرش از نوار دختر مالك و ارشاد شیخ مفید، ۱۱۴، با کمی تغییر.

آسمان بی سایه بان قرار گرفته، به خاک و خون آغشته، و اعضایش قطعه قطعه شده است. یا محمداه! دخترانت اسیر گردیده، فرزندانت کشته شده اند، باد صبا گرد و غبارش را بر آنان می گستراند!

قُرّه که خود جزو لشگر عمر بن سعد بوده می گوید: والله زینب دوست و دشمن را به گریه انداخت! بطوری که زنان صیحه زده، بر صورتهای خویش سیلی می زدند.((۱)) و بنی أسد – از اهالی غاضریه – حسین و یارانش را یک روز پس از کشته شدنشان به خاک سپردند.((۲))

سر مطهر امام(علیه السلام) در مجلس ابن زیاد

حُمیدبن مسلم می گوید: عُمر بن سعد مرا خواست و نزد خانواده اش فرستاد تا پیروزی ای را که خدا نصیبش کرده بود و سلامتی اش را به آنان مژده بدهم! از این رو نزد خانواده اش رفتم و پیغام عُمر بن سعد را به اطلاعشان رساندم. آنگاه

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۶، به نقل از أبی مخنف از أبو زهیر عبسی و سبط ابن جوزی جملات حضرت زینب س را هنگام عبور از قتله گاه همراه با کمی تغییر نقل کرده است، رک: تذکره الخواص، ۲۵۶، به نقل از هشام بن محمد.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۵، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حُمید بن مسلم و رک: ارشاد، ۲/۱۱۴.

دیدم ابن زیاد جلوس کرده و فرستاده ها با سرهای کشته ها بر او وارد می شوند.((۱))

قبیله کنده با سیزده سر آمد، و قَیس بن أشعث آنان را همراهی می کرد، و هوازن با بیست سر وارد شد در حالی که شَمر بن ذی الجوشن مصاحبشان بود، قبیله تمیم با هفده سر، بنی أسد با شش سر و مَذْحِج با هفت سر و بقیه سپاه با هفت سر آمدند که مجموعاً هفتاد سَر بود.

ابن زیاد اجازه ورودشان را به قصر داد. آنان را وارد قصر کرد و به مردم إذن ورود داده شد. من در میان واردین داخل قصرشدم، ناگاه دیدم سر حسین(علیه السلام) پیش روی ابن زیادقرار گرفته، و با چوبدستی به بین دندانهای ثنایایش می زند. وقتی زید بن ارقم آن صحنه را دید نتوانست از چوبدستی زدن ابن زیاد به دندانهای حسین بگذرد. گفت: این چوبدستی را از آن دندانها بردار! قسم به کسی که الهی غیر او نیست خودم دیدم دو لب رسول الله (صلی الله علیه وآله) بر این دو لب قرار گرفته و آن دو را می بوسید!

بعد آن پیر زید بن ارقم به شدت گریست.

ابن زیاد گفت: خدا دو دیده ات را گریان بدارد! والله اگر پیر خرفتی که عقلش زایل شده است نبودی، گردنت را می

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۶، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حُمید بن مسلم.

زدم! زیـد بن ارقم برخـاست و بیرون رفت... در حالی که می گفت: بَرده ای،((۱)) برده ای، را به شـاهی گمارد، و او مردم را به بازیچه گرفت! شـما ای جمعیت عرب بعد از امروز برده خواهید شد! چرا که پسـر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه ابن زیاد را حاکم کردیـد! او بزرگانتان را خواهـد کُشت و اشـرارتان را به بردگی خواهد گرفت، به ذلت و خواری رضا داده اید! دور باد کسی که به خواری و ذلت راضی شود!

وقتی بیرون رفت، شنیدم مردم می گفتند: والله زیدبن ارقم حرفی زد که اگر ابن زیاد می شنید او را می کشت!((۲))

سرگذشت اسرا، در مجلس ابن زیاد

وقتی خواهران و زنان و بچه های حسـین (علیه السـلام) بر عُبیدالله بن زیاد وارد شدند، زینب دختر فاطمه بنت رسول (صلی الله علیه وآله) با

۱- منطور اینست که یزیـد که برده ای بیش نیست ابن زیاد را به پادشاهی کوفه گمارد. وجه برده خوان یزید اینست که جدش ابوسـفیان و پـدرش معـاویه از آزادشـدگان پیـامبر خـدا(صـلی الله علیـه وآلـه) بودنـد چرا کـه پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) طبق دسـتورات اسـلامی پس از فتـح مکه می تـوانست آنـان را به بردگی بگیرد ولی بر اسـاس مصـالحی چنین نکرد و آنـان را عفو نمود، فرمود: «أنتم الطُلقاء»: شـما آزادیـد! از این رو یزیـد که فرزنـد کسـی بود که روزی به بردگی رفته بود برده محسوب می شده، چرا که طبق دستور اسلام فرزند عبد هم عبد به حساب می آید.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۶، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حمید بن مسلم، با کمی جابجایی و شیخ مفید جریان اعتراض زیـد بن ارقم به ابن زیـاد را بـدون ذکر سـخنانی که هنگام خروج از مجلس گفته است نقل نموده است، رک: ارشاد، ۲/۱۱۴.

لباس بسیار کهنه و به صورت ناشناس در میان حلقه کنیزانش نشست عُبیدالله بن زیاد گفت: این زنی که نشسته کیست؟ زینب با او تکلّم نکرد. سه بار این جمله را گفت: و هیچ بار زینب با او تکلم نکرد. تا اینکه برخی از کنیزان زینب گفتند: این زن، زینب دختر فاطمه است!

عُبیدالله گفت: سپاس خدایی را که شما را رسوا کرده، به قتل رساند و دعوتتان را نافرجام گردانید!

زینب (س) فرمود: سپاس خدای را که بواسطه جدّمان محمد(صلی الله علیه وآله)ما را گرامی داشته و تطهیر نموده است، این طور نیست که تو می گویی، تنها فاسق است که رسوا می شود و فاجر است که دروغگویی اش برملا می گردد.

عُبیدالله گفت: دیدی خدا با خاندانت چه کرد؟!

زینب (س) فرمود: اینها کشته شدن برایشان مقدّر شده بود لذا به سوی قتله گاه خویش رفتند، بزودی خدا شما و آنان را جمع خواهد کرد و آنان در پیشگاه خدا احتجاج کرده، دادخواهی می نمایند!

ابن زیاد غضبناک شده، برافروخت و گفت: خداوند جان و دل مرا از شر برادر طغیانگر تو و عصیانگران و گردنکشان خاندانت شفا بخشید! زینب (س) گریست و سپس فرمود: قسم بجانم که بزرگ خاندانم را کشته ای، و خانواده ام را نابود کرده ای و برگ و ریشه ام را از بُن بریدی و اصل و فرعم را از بین بردی! اگر اینها تو را شفا می دهد بدان که به مرادت

رسیده ای!

عُبیدالله گفت: این زن قافیه گوست، قسم بجانم پدرت نیز شاعری سجع گو بوده است!

زینب (س) فرمود: زن کجـا و قـافیه بنـدی کجا؟! من در پی چیز دیگری غیر از سـجع گویی هسـتم، این آه دل من است که بر زبانم جاری می شود!((۱))

آنگاه ابن زیاد به علیّ بن الحسین نگاه کرد و گفت: اسمت چیست؟

فرمود: من علیّ بن الحسین هستم!

گفت: مگر نه این است که خدا علی بن الحسین را کشته است؟!

امام سجاد(علیه السلام) سکوت کرد.

ابن زیاد گفت: چه شده؟! چرا سخن نمی گویی؟!

حضرت سجاد (علیه السلام) فرمود: برادری داشتم که او هم علیّ خوانده می شد، و مردم او را کشتند!

ابن زیاد گفت: خدا او را کشته است!

دیگر بار نیز علی بن حسین (علیه السلام) سکوت کرد.

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۷، به نقل از أبی مخنف از سـلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، ۲/۱۱۵ و ۱۱۶، با کمی تغییر و سـبط ابن جوزی، قسـمتی از مشـاجره حضـرت زینب س بـا ابن زیاد را تا عصـبانی شـدن ابن زیاد با کمی تفاوت در الفاظ و عبارات ذکر کرده است، رک: تذکره الخواص، ۲۵۸ و ۲۵۹، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل أبی مخنف.

ابن زیاد گفت: چه شده چرا صحبت نمی کنی؟!

فرمود: «اللّهُ یَتَوَفّی أَلأَـ نفسَ حینَ مَوْتِها» «خدا جانها را هنگام مرگشان می گیرد»([(۱)](#) «و ما کان لِنَفْس أَنْ تَمُوتَ إلاّ بِأذْنِ اللّهِ»([(۲)](#) «هیچ نفسی جُز به إذن خدا نمی میرد.»

ابن زیاد گفت: والله تو از آنهایی!

سپس به مُرّیّ بن مُعاذ أحمری گفت: وای بر تو، بکش او را!

در این هنگام عمّه اش زینب او را در آغوش کشید و گفت: آی ابن زیاد! دست از ما بردار! آیا هنوز از خونهایمان سیراب نشده ای!؟ آیا کسی از ما را باقی گذارده ای؟! آنگاه با علاقه سجاد (علیه السلام) را در آغوش گرفت و خطاب به ابن زیاد فرمود: از تو می خواهم تو را بخدا - اگر مؤمن هستی - اگر می خواهی او را بکشی مرا هم با او بکش!

علی بن حسین خطاب به ابن زیاد فریاد زد: اگر میان تو و این زنها خویشاوندی([(۳)](#) و پیوندی است همراهشان شخص باتقوایی بفرست تا رفتار و مصاحبت اسلامی با آنان داشته

۱- زمر / ۴۲.

۲- آل عمران / ۱۴۵.

۳- ابن زیاد و اهل بیت امام حسین(علیه السلام) قریش بودند از این رو به نوعی بینشان پیوند خویشاوندی بود.

باشد.

ابن زیاد به آن دو زینب و علی بن حسین(علیه السلام) نگریست و گفت: شگفت از آثار خویشاوندی و رَحِمْ! واللّه که زینب دوست دارد که اگر من برادر زاده اش را کشتم او را هم با برادر زاده اش بکشم!

آنگاه به مأمورانش گفت: این نوجوان را رها کنید!((۱))

سپس عبیدالله بن زیاد سر حسین (علیه السلام) را بر نیزه ای نصب کرد و دستور داد تا در کوفه گردانده شد!((۲))

سرگذشت کاروان اسراء در شام و مجلس یزید

سپس ابن زیاد، زحر بن قیس را خواست و سر حسین(علیه السلام) و سایر یارانش را، با وی و دو تن از همراهانش - ابو برده بن عوف أزدی و طارق بن ظبیان أزدی - به سوی یزید بن معاویه فرستاد.((۳)) در ضمن دستور داد زنان و بچه های حسین(علیه السلام)آماده

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۸، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حُمید بن مسلم، با کمی تغییر و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۱۶ و ۱۱۷، با اندکی تفاوت و سبط ابن جوزی این ماجرا را به اختصار ذکر کرده است، رک: تذکره الخواص، ۲۵۸، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل أبی مخنف.
۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۹، به نقل از أبی مخنف.
۳- تاریخ طبری، ۵/۴۵۹، به نقل از أبی مخنف، با کمی جابجایی.

شدند و بر گردن علی بن الحسین(علیه السلام) غل و زنجیر بسته شد، پس از آمادگی اسراء آنان را با مخفر بن ثعلبه عائذی قرشی و شمر بن ذی الجوشن به طرف شام فرستاد.

آن دو اسراء را به شام بردند و وارد مجلس یزید شدند.((۱))

وقتی سر حسین(علیه السلام) و اهل بیت و اصحابش - پیش روی یزید نهاده شد یزید با زبان شعر این معانی را گفت:

این شمشیرها سران مردانی را شکافتند که برایمان عزیز بوده اند اما در عین عزت ستم گری کرده و قطع رَحِم نموده اند.((۲))

در این هنگام یحیی بن حَکَم برادر مروان بن حکم زبان به اعتراض گشود و با اشعاری به این مضمون گفت:

سری که در کنارهٔ طفّ((۳)) کربلا بریده شد، از ابن زیاد،

۱- طبری این خبر را از أبی مخنف نقل نکرده است، بلکه از هشام از عبدالله بن یزید جُذامیّ از پدرش از غاز بن ربیعه جُرَشی نقل کرده است، رک: تاریخ طبری، ۵/۴۶۰.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۶۰، به نقل از أبی مخنف از صقعب بن زهیر از قاسم بن عبدالرحمن و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۱۹، با کمی تغییر.

۳- طفّ: واژه ای عربی است و برخلاف آنچه گمان شد از کلمه فارسی تفتیده گرفته نشده است بلکه بمعنی کناره آب و یا زمینی برآمد از آب می باشد، و طفا یعنی بر آب شد.

آن برده کم شرافت به ما نزدیکتر بود. با این کار نسل سُمیّه به اندازه ریگ ها افزایش یافت و حال آنکه دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بی نسل گردید!

یزید بن معاویه از این سخنان برآشفت و به سینه یحیی بن حکم زد و گفت: ساکت شو!((۱))

آنگاه به مردم اجازه ورود داده شد، در حالی که سر حسین(علیه السلام)پیش روی یزید بود و با چوبدستی خود بر لب مبارك آن حضرت می زد، أبو برزه أسلمی - از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله)- از این حرکت یزید ناراحت شد و خطاب به او گفت: آیا با چوبدستی ات به لب حسین می زنی؟! مگر نمی دانی که چوبدستی ات بر جایی می خورد که بارها دیده ام رسول الله(صلی الله علیه وآله)آنجا را می مکیده است؟! مگر نه اینست که شفیع تو در روز قیامت ابن زیاد و شفیع این حسین در آن روز محمد(صلی الله علیه وآله)خواهد بود.

سپس برخاست و از مجلس بیرون رفت.

همسر یزید هند دختر عبدالله بن عامر بن کُریز وقتی این گفتگوها را شنید لباسش را به سر پیچید و از اندرون بیرون آمد. و به یزید گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا این سر حسین پسر فاطمه دختر رسول خدا است!

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۶۰ و ۴۶۱، به نقل از ابوجعفر عبسی از أبی عماره عبسی و ارشاد، ۲/۱۱۹ و ۱۲۰، با اندکی تغییر.

یزید گفت: بله، برای پسر دختر رسول خدا و عزیز دردانه قریش، بنال و آرایش را ترک گفته، لباس سیاه بر تن کن! ابن زیاد عجله بخرج داده او را کشت! خدا ابن زیاد را بکشد! یحیی بن حَکَم گفت: با این عمل تان در روز قیامت از محمّد دور مانده اید، من از این پس هرگز در هیچ کاری با شما همکاری نخواهم کرد!

آنگاه برخاست و از مجلس بیرون رفته گفت:((۱))

وقتی یزید بن معاویه می خواست وارد این مجلس شود، ابتداأشراف اهل شام را دعوت کرد و آنان را در اطراف خود نشاند، سپس علی بن الحسین و زنان و فرزندان حسین را خواست، آنها جلوی دیدگان مردم بر یزید وارد شده و پیش رویش نشانده شدند، وقتی یزید وضع نابسامان آنان را مشاهده کرد گفت: خدا پسر مرجانه را زشت گرداند! اگر بین شما و او پیوند خویشاوندی و یا قرابتی بود با شما این گونه رفتار نمی کرد و بدین نحو شما را نمی فرستاد! سپس به علیّ بن حسین گفت: یا علی! پدرت ابتدا پیوند خویشاوندی مرا قطع کرد و حقم را نادیده گرفت و برای گرفتن سلطنتم با من ستیز نمود، لذا خدا با او این گونه کرد که می بینی!

علیّ بن حسین (علیه السلام) فرمود: «ما أصاب من مُصیبه فی

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۶، به نقل از أبی مخنف از أبوحمزه ثمالی از عبیدالله ثمالی از قاسم بن بخیت، با کمی جابجایی.

الارضِ و لا فی أنفُسِکُم إلا فی کتاب من قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها.»،((۱))«هیچ مصیبتی در زمین به جسم و مال و به جانهایتان نخواهد رسید مگر آنکه پیش از اینکه آن را آفریده باشیم در کتابی ثبت است.»

یزید گفت: «و ما اَصَابَکُم مِن مصیبه فَبِما کَسَبَتْ اَیْدیکُم و یَعْفُوا عَنْ کَثیر»،((۲)) «هر مصیبتی که به شما می رسد بواسطه عملکرد خودتان است و او از بسیاری از گناهان در می گذرد.»((۳))

فاطمه دختر علی(علیه السلام) می گوید: هنگامی که ما را جلوی یزید بن معاویه نشاندند فردی سُرخ رو از أهالی شام در حالی که به من اشاره می کرد به یزید گفت: یا امیرالمؤمنین! این را به من هدیه کن! وقتی این سخن را شنیدم لرزه بر اندامم افتاد و بشدت ترسیدم، گمان کردم بر ایشان جایز است این کار را بکنند، لباس خواهرم زینب را گرفتم، او از من بزرگتر و عاقل تر

۱- حدید / ۲۲.

۲- شوری / ۳۰.

۳- تاریخ طبری، ۵/۴۶۱، به نقل از أبی مخنف از أبوجعفر عبسی از أبی عماره عبسیّ، با کمی جابجایی، و شیخ مفید مشاجره امام سجاد(علیه السلام) با یزید را با کمی تفاوت نقل کرده است، رک: ارشاد، ۲/۱۲۰ و سبط ابن جوزی آیه تلاوت شده توسط امام سجاد(علیه السلام) را ذکر کرده است، رک: تذکره الخواص، ۲۶۲، به نقل از هشام بن محمد.

بود و می دانست این کار عملی نمی شود.

خواهرم زینب به آن مرد شامی گفت: دروغ گفتی - والله - از خود پستی نشان داده ای! نه تو حقّ چنین کاری داری و نه او یزید.

یزید غضبناک شد و به خواهرم زینب گفت: والله تو دروغ می گویی! این کار در اختیار من است و اگر می خواستم این کار را بکنم حتماً می کردم!

زینب (س) فرمود: نه، هرگز! بخدا قسم خدا چنین اختیاری را برای تو قرار نداده است. مگر آنکه بخواهی از دین ما خارج شده و به دینی غیر از دین ما درآیی!

یزید وقتی این جملات را شنید عصبانی شد و برآشفت و گفت: با این حرفها روبروی من می ایستی! این پدر و برادرت بودند که از دین خارج شده اند!

زینب فرمود: تو و پدر و جدّت اگر هدایت شده باشید در پرتو دین خدا و دین پدر و برادر و جدّم هدایت شده اید!

زینب فرمود: تو أمیری و تسلّط داری از این رو از روی ظلم و ستم دشنام می دهی؟ و با سلطه ای که داری زورگویی می کنی! و آنگاه ساکت شد!

سپس آن مرد شامی بار دیگر درخواستش را تکرار کرد. گفت: یا امیرالمؤمنین! این دوشیزه را به من واگذار کن!

یزید گفت: روی برگردان! خدا مرگ کُشنده ای به تو وا دِهَد!

سپس دستور داد زنان در خانه مستقلی مستقر شوند و علیّ بن حسین هم با آنان بوده و هر چه لازم دارند به همراه خود داشته باشند پس از این ماجرا زنها از مجلس یزید بیرون رفتند و وارد آن خانه شدند. همه زنان خاندان معاویه به استقبالشان آمدند و برای حسین(علیه السلام) نوحه و گریه کردند! و سه روز برای آن حضرت مجلس سوگواری بپا کردند!

هنگامی که اهل بیت خواستند از شام خارج شوند، یزید بن معاویه گفت: ای نعمان بن بشیر((۱))! هر چه لازم دارند برایشان مهیّا کن، و فرد أمین و صالحی از اهالی شام را با آنها بفرست، و سواران و یارانی همراهشان بفرست تا آنها اهل بیت را به طرف مدینه هدایت کنند.

لذا نعمان بن بشیر خودش آنان را به سوی مدینه برد، در حالی که شب ها آنها را راه می برد و در حین راه رفتن آنان را پیش روی خویش قرار می داد تا از دیده اش ناپدید نشوند، ولی وقتی جایی فرود می آمدند از آنان دور می شد، و اصحاب خودش را برای نگهبانی به اطرافشان می فرستاد و خود در

۱- نعمان فرزند بشیر بن سعد انصاری: پدرش بشیر نخستین کسی از انصار بود که در روز سقیفه بنی ساعده در مدینه پس از درگذشت پیامبر(صلی الله علیه وآله)مقاومت انصار را بنفع أبی بکر شکست و با ابی بکر بیعت نمود، و لذا مقرّب دستگاه خلافت خلفا گردید، خود نعمان والی معاویه بر کوفه بود أما چون در برابر مسلم بن عقیل شدّت عمل نشان نداد، عزل و به شام فراخوانده شد، از این نظر نسبت به اهل بیت فردی ملایم شناخته شد!

فاصله دوری منزل می کرد بطوری که وقتی کسی از آنها می خواست وضو بگیرد یا قضاء حاجت کند شرمگین نمی شد.

خلاصه پیوسته در مسیر راه اینگونه با آنان منزل می کرد، و به آنها لطف می نمود و حوائجشان را جویا می شد تا اینکه وارد مدینه شدند.((۱))((۲))

ورود کاروان اسراء به مدینه

هنگامی که خبر کشته شدن حسین(علیه السلام) به اهالی مدینه رسید أمّ لقمان دختر عقیل بن أبی طالب با زنان مدینه بیرون آمد، در حالی که روسری خود را هنوز نپیچیده بود و داشت بر سر می پیچید با زبان شعر می گفت: اگر پیامبر به شما بگوید، شما که آخرین امّت بودید بعد از من با عترت و خاندانم چه

۱- طبری یا کلبی یا أبی مخنف بجهت رعایت اختصار از رفتن کاروان به سوی کربلاء و رسیدن آنان در روز اربعین امام حسین(علیه السلام) به کربلاء و برگرداندن و دفن سرهای بریده در نزدیکی قبور شهداء کربلاء، گزارشی ننموده اند، و این با صحت آن روایاتی که این مطالب را گزارش کرده اند منافاتی ندارد.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۶۱ و ۴۶۲، به نقل از أبی مخنف از حارث بن کعب از فاطمه و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۲۱ و ۱۲۲، با اندکی تغییر و سبط ابن جوزی ماجرای تقاضای مرد شامی از یزید لعنه الله و پناه بردن فاطمه بنت الحسین(علیه السلام) به زینبس و دفاع حضرت زینبس را تا عصبانی شدن و برآشفتن یزید، با اندکی تغییر در نحوه بیان ذکر کرده است، رک: تذکره الخواص، ۲۶۴، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل أبی مخنف.

کرده اید که برخی اسیر و برخی بخون خود آغشته شده اند، چه خواهید گفت؟

وقتی به عبدالله بن جعفر خبر کشته شدن دو فرزندش محمد و عون در کنار حسین(علیه السلام) رسید، مردم نزدش آمده به او تسلیت می گفتند عبدالله رو به همنشینان خویش کرد و گفت:

خدای - عزّ و جلّ - را در هر مصیبتی حتی بر قتل حسین(علیه السلام)حمد و سپاس می گویم، اگر با دستهایم با حسین مواسات و همدردی و یاری نکرده ام لااقل دو فرزندم با او مواسات و یاری نموده اند. والله اگر نزدش حاضر بودم دوست می داشتم از او جدا نشوم تا در رکابش کشته شوم! بخدا چیزی که مرا وادار می کند از دو فرزندم دست کشیده، مصیبت شان را بر خود آسان سازم اینست که آن دو در حال پایداری و یاری برادر و عموزاده ام حسین(علیه السلام)، از دست رفته اند.((۱))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۶۶ و ۴۶۷، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از عبدالرحمن بن عبید أبی کنود با اندکی جابجایی و ارشاد، ۲/۱۲۴، با اندکی تغییر و جابجایی.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹